

دیجیتال کننده کتاب : نینا پویان

علم انقلاب لنين
روانشناسی و اجتماعي

(روانشناسی اجتماعي و تاريخ)

ب. پورشنف

□ علم انقلاب لنین و روانشناسی اجتماعی

□ نویسنده : ب. پورشنف

□ چاپ اول : مردادماه ۱۳۵۹

□ از انتشارات سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اکثریت)

تقدیم به نیروهای رزمنده سراسر جهان
تقدیم به جانهای آزاد همه ملتها

"جنبش ما امروز بیش از هر چیز"
"به گادرا ندیشمند نیاز دارد"

فهرست

صفحه	
۵-۱۲	پیشگفتار
	علم انقلاب لنین و روانشناسی اجتماعی :
۱۳-۱۷	۱) نزدیکتر به زندگی
۱۸-۳۱	۲) خود انگیختگی و آگاهی
۳۲-۳۷	۳) جنبه روانشناسانه رابطه بین پیشاهنگ و توده ها
۳۸-۴۷	۴) انباشت شور انقلابی
۴۸-۵۵	۵) از انقلاب اول روسیه تا انقلاب دوم
۵۶-۶۴	۶) وظایف و پدیده های روانشناسانه بعد از انقلاب
۶۵-۷۳	۷) روانشناسی و انقلاب

پیشگفتار

در سالهای اخیر، پس از مدتها، مسائل روانشناسی مجدداً "توجه دانشمندان شوروی را به خود جلب کرده است. محرک این علاقه مجدد، شرایط اساساً شناختی و وظایف پراتیک آموزش کمونیستی است.

بحث های اولیه در مورد موضوع مطالعه و اهداف روانشناسی اجتماعی مارکسیست - لنینیستی دارای نواقصی بوده است، لیکن نباید از این امر چنین برداشت کرد که این شاخه نوین و رو به رشد دانش علمی فاقد گرایش ها و سمت گیریهای گوناگون است. در اینجا نیز مانند دیگر حوزه های علمی چنین گرایش ها و سمت گیریهایی اجتناب ناپذیرند و معیار ارزیابی شان قابلیت و کارآیی آنهاست، نه ادعاهایشان.

در اینجا باید بدون درنگ نکته دیگری را روشن کرد:

گاه گفته می شود که روانشناسی اجتماعی، روانشناسی نیست، بلکه شاخه ای از تئوری ماتریالیسم تاریخی است که مسائل متدولوژیک یا فاکت های مشخص "شعور روزمره" و "افکار عمومی" را مطالعه می کند و بنابراین نباید آن را به روانشناسان رجوع داد، چرا که بیشتر به مطالعه قوانین جامعه شناسانه می پردازند تا قوانین روانشناسی. اما طرفداران این نظریه چرا به روانشناسی می چسبند؟ شیمی شاخه های بسیاری دارد که هر یک با نام و عنوان خاص خود معین می شوند، (شیمی فیزیکی، شیمی کلوئیدی، شیمی تشعشی، بیوشیمی، شیمی ترکیبات مولکولی آلی). آیا هرگز به ذهن کسی خطور می کند که بگوید رشته های فوق، شیمی نیستند؟ خلاصه کلام بهتر آنست که دشمنان آشتی ناپذیر روانشناسی اجتماعی برای حوزه مورد علاقه خاص خود نام مناسبتری پیدا کنند.

"افکار عمومی"، "مبارزه ایدئولوژیک" و دیگر مقولات مشابه، صرفاً بطور جزئی به روانشناسی تعلق دارند و عموماً با شعور اجتماعی ارتباط پیدا می کنند.

هنگامی که مولفین غربی از " جنگ روانی " صحبت به میان می‌آورند عمدتاً " مبارزه ایدئولوژیک مد نظرشان است و نه مبارزه روانشناسانه .

روانشناسی اجتماعی بخشی از روانشناسی است . این نخستین نکته ای است که باید روشن گردد . درست مانند شیمی ، عناوین و تعاریف مختلفی می‌تواند به آن اضافه شود و سیستم آن را به (حوزه مشخص تری) محدود نماید ، در حالیکه خود روانشناسی به مثابه شاخه کلی و عمومی باقی می‌ماند .

ریشه کوششهاییکه برای جداکردن روانشناسان از روانشناسی اجتماعی صورت می‌گیرد ، در ترس از روانشناسانه کردن قوانینی نهفته است که مبنای روابط اجتماعی اند ، اما قوانین اجتماعی راتنها در صورتی می‌توان روانشناسانه کرد که عمدی در کار باشد و یا دانش قابل اتکایی در مورد قوانین حاکم بر موجودیت و تکامل جامعه وجود نداشته باشد . درست همانگونه که علم زیست شناسی بعد از داروین در معرض خطر مداخله قوانین فیزیکی و شیمیایی در حوزه قوانین ویژه حیات و تکامل آن قرار ندارد ، علم اجتماعی شوروی نیز امروز به هیچ روی در خطر روانشناسانه یا زیست شناسانه شدن نیست ، چرا که مکتب خلاق مارکسیسم - لنینیسم را پشتوانه خود دارد . تنها عقب مانده ترین زیست شناسان از شیمی و فیزیک روی بر می‌تابند ، چراکه علوم فوق - شیمی ، فیزیک و بیولوژی - از یکدیگر جدایی ناپذیرند . به همین دلیل به آنها که از روانشناسانه شدن قوانین عینی اقتصادی وحشت دارند ، می‌توان گفت : درست همانگونه که یک بیوشیمیست قوانین صرفاً " بیولوژیک انتخاب طبیعی داروین را دچار " شیمی زدگی " نمی‌کند ، شمانیز قوانین فوق را " روانشناسانه " نکنید ، لیکن روانشناسی را از نظر دور ندارید . این علوم دافع یکدیگر نیستند .

این واقعیت که روانشناسی مدرن عمیقاً " در علوم طبیعی ریشه دارد ، نباید ما را هراسان سازد . روندهای روحی و روانشناسانه به فیزیولوژی فعالیت عالی عصبی مربوطند . وقتی می‌گوئیم " روانشناسی اجتماعی " ، کلمه " روانشناسی " را مورد استفاده قرار می‌دهیم و بنابراین به علمی رجوع می‌کنیم که با قوانین حاکم بر کار مغز و سیستم عصبی در رابطه است .

هر تصویری از روانشناسی ، جدا از فیزیولوژی ، از آنجا که مغایر دانش کنونی از جمله آموزش فیزیولوژیک ایوان پاولوف است ، تصویری غیر علمی و ضد علمی می‌باشد .

درک درست مکانیزم مغزبشری، به‌ویژه "سیستم علائم ثانوی" تمامی کوشش‌هایی را که به ایجاد روانشناسی اجتماعی شوروی بر مبنایی غیر از روانشناسی متوجه‌است، خنثی می‌سازد.

روانشناسی اجتماعی نیز مانند روانشناسی عمومی، حوزه وسیعی است که با تاریخ‌شناسی و بیولوژی در ارتباط است.

"اگوست کنت" پوزیتیویست، بابتی ملاحظگی می‌گوید که هر فرد در درجه اول یک ذات بیولوژیک است که موضوع مطالعه فیزیولوژی واقع می‌شود، و در درجه دوم ذاتی اجتماعی است که جامعه‌شناسی آن را مطالعه می‌کند و بنابراین به این دو رشته علت و معمولی محدود می‌شود.

"هنری والون" فقید، روانشناس و عضو حزب کمونیست فرانسه که به سال ۱۹۶۲ درگذشت، شکوه می‌کرد که بسیاری از افراد، بیولوژی و جامعه‌شناسی را دو قطب جدا از یکدیگر می‌انگارند و چنین می‌پندارند که روانشناسی ضمیمه بیولوژی، یا کانالی به علوم اجتماعی، و یا یک دورگه علمی است. "والون" خاطر نشان می‌کند که دیالکتیک مارکسیستی نشان می‌دهد که روانشناسی در عین حال یک علم بیولوژیک و یک علم اجتماعی است. روانشناسی علم مطالعه انسان در ارتباط با محیط است، علم تاثیر متقابل و مداوم انسان با این محیط است و سرانجام، علم مطالعه آن مبارزه اجتماعی است که شخصیت انسان را تعیین می‌بخشد. این تعریف عام، در مورد روانشناسی اجتماعی نیز، که یک حوزه حاشیه‌ای و رو به رشد است و با دو علم اصلی مدرن ترکیب می‌شود، صدق می‌کند.

تعیین ارتباط میان روانشناسی اجتماعی، ازیکسو، و باصطلاح روانشناسی عمومی یا روانشناسی فرد، از سوی دیگر، بسیار مشکل تراست؛ لیکن باید در نظر داشت که این امر مسأله‌ای داخلی است.

اصطلاح "روانشناسی اجتماعی" رامی‌توان علاوه بر معنای خاص آن، در مفهوم وسیعتری نیز که معنای متدولوژیک عام اصطلاح فوق را مد نظر دارد بکاربرد. روانشناسی به این معنا (معنای متدولوژیک عام)، علمی اجتماعی است و وسیعاً به محیط اجتماعی - تاریخی مشروط است، درحالیکه در مفهوم خاص و محدودتر خود

به مطالعه، فعالیت روانشناسانه، اسامیادریک گروه، با یک محیط نسوده ای می بردارد، فعالیت روانشناسانه ای که از روانشناسی افراد در انروای سسی شان، با درارتباط با افراد دیگر، مما بر است .

اینکه آیا می توان روانشناسی اجتماعی مارکستی را (به معنای خاص کلمه) روانشناسی " درجه دوم " تلقی کرد، یعنی آن را نسبت به روانشناسی فرد (روانشناسی عام)، حاشیه ای تلقی کرد یا خیر هنوز هم قابل بحث است ؟ آیا کنش متقابل روانشناسانه فرد و محیط ناسویست، یعنی می توان آن را مکمل روانشناسی فرد تلقی نمود ؟ آیا پدیده های اجتماعی - روانشناسانه مقدم واز روانشناسی فرد عمیق تر نیستند ؟

این موضوع که فرد خود (موجودی) اجتماعی است، به نفع روانشناسی اجتماعی رأی می دهد، روانشناسی ای که شاید روزی ثابت شود " بنیادی تر " و " عام تر " از " روانشناسی عمومی " است . شاید روزی بجای روانشناسی صرفاً " بگوئیم روانشناسی اجتماعی . بهرحال این مسأله به آینده دور مربوط می شود . روانشناسی اجتماعی مارکستی هنوز بسیار جوان است . هنوز خیلی زود است که در مورد آینده، آن به پیش گوئی بنشینیم . در حال حاضر شاخه های مختلف روانشناسی برای کسب برتری در حال رقابتند و این امر یک رقابت درونی است و به هیچ روی به بحث بر سر طبقه بندی علوم بر این اساس مربوط نمی شود .

روانشناسی اجتماعی اساساً " یک علم تاریخی است . جنبه تاریخی به همان اندازه محک و معیار آن محسوب می شود که اساس مادی - فیزیولوژیک، محک و معیار فعالیت روانی است ؛ چرا که روانشناسی اجتماعی، انسان پویا را مورد مطالعه قرار می دهد .

پاپ " هیوس دوازدهم " خطاب به دهمین کنگره بین المللی تاریخ در رم، به سال ۱۹۵۵ چنین گفت : " اصطلاح " تاریخ گرایی " به آنچنان سیستم فلسفی ای دلالت دارد که در تمامی فعالیتهای روحی، در شناخت، مذهب، اخلاقیات و قانون چیزی جز تکامل نمی بیند و بنابراین هر چیز غیر قابل تغییر، مطلق و دارای ارزش ابدی را انکار می کند . تردیدی نیست که این سیستم، با نگرش (مذهب) کاتولیک و هر مذهب دیگر که " خدای " خاص خود را دارد، آشتی ناپذیر است " . این مطلب که مکتب تاریخی با مذهب آشتی ناپذیر است، کاملاً " صحیح است .

در انسان هیچ چیزی ثابت نیست جز آناتومی و فیزیولوژی (از جمله و بطریق اولی مغز) او که در تمامی انسانهای هوموساپین مشترک است؛ اما سرشت ویژه انسان در این است که کارکرد (فونکسیون) این پایه ثابت در تجلیات عالی خود، دچار تغییر می شود و در واقع این تغییر ناپیدان حد است که کارکردهای فوق برای هماهنگی با تغییرات و دگرگونیهای روابط اجتماعی - تاریخی حتی ممکن است به ضد خود تبدیل شوند. مغز یکسان باقی می ماند، در حالیکه محتوای شعور و عملکرد مغز می تواند جدا از هرگونه تغییر ارگانیک دیگرگون شود. مغز می تواند مطابق سیستمهای کارکردی متفاوت و حتی متضاد عمل کند. بسیاری از بیماریهای عصبی، بیماری به معنای مشخص کلمه نیستند و علتشان آلودگی و یا اختلال شیمیایی یا ارگانیک بافت عصبی نیست. معیار تمیز حالات نرمال و بیمارگونه، امری کاملاً اجتماعی - تاریخی است. بسیاری از حالاتی که امروز بیمارگونه تلقی می شوند، در قرون گذشته در زمره بیماریها قرار نمی گرفتند، و به عکس افرادی که امروز نرمال شناخته می شوند، چه بسا که در گذشته جایشان در دارالمجانین یا نهادهای جنایی بود. تعیین اینکه آیا کارمغز "عادی" است یا نه، به وسیله محیط اجتماعی تعیین می شود و نه محیط طبیعی؛ به این معنا که فعالیت عالی عصبی تابع اصول مکتب تاریخی است. بنابراین روانشناسی اجتماعی و تاریخ شناسی با یکدیگر در ارتباطند.

رابطه علت و معلولی بین هستی اجتماعی و شعور اجتماعی، هسته اصلی ماتریالیسم تاریخی است. این اصل که هستی اجتماعی تعیین کننده شعور اجتماعی است، یک اصل کلیدی است که وجوه بیشماری از علم تکامل جامعه را می گشاید. این امر، هم از نقطه نظر فلسفی و هم از دیدگاه تاریخی مشخص باید به گونه ای قابل درک تبیین شود.

آنچه که مای خواهدیم بدانیم این است که، هستی اجتماعی چگونه و از چه طرق ویژه ای شعور را تعیین می بخشد. اشتباه ماتریالیسم اقتصادی در این است که نقش عامل ذهنی را در تاریخ بشری نادیده می گیرد. بعکس، اکتشاف مارکسیستی عوامل عینی، نه تنها عوامل ذهنی را انکار نمی کند؛ بلکه تبیین آن را ضروری می سازد.

روانشناسی اجتماعی ذهنی ترین ذهنیات، یعنی نفسانیات از نظر تاریخی

تغییر یابنده، انسان را مورد مطالعه قرار می دهد .

آیا مورخین ، نفسانیات را مورد تحلیل و تبیین قرار می دهند؟ متأسفانه تنها عده معدودی به اینکار مبادرت می ورزند . علیهذا ، تاریخ بدون نفسانیات چیزی جز تاریخ بدون انسانهای زنده نیست . تاریخ بدون نفسانیات چیزی نیست جز تاریخ تهی شده از انسان . رسالاتی که در مورد تاریخ جنبش کارگری تدوین می شوند ، علیرغم اینکه وضعیت اقتصادی کارگران را توصیف می کنند و در مورد کمیت آنها ، اعتصاب هایشان ، سازمانها ، احزاب و مبارزات ایدئولوژیگشان ، داده ها و اطلاعات آماری در اختیار ما قرار می دهند ، لیکن در مورد خود کارگران مطالب بسیار ناچیزی در آنها دیده می شود . یک مطالعه عمیق در مورد کارگران که در برگیرنده تمام مسائل فوق باشد معمولاً " بسیار نادر است . لذا آنچه که به عوض ماتریالیزم تاریخی بدست می آید ، نوعی رفتارگرایی ، نوعی مطالعه رفتار خارجی کارگران است ، بدون اینکه به روانشناسی آنها کوچکترین اشاره ای بشود .

این واقعیتی است که ممکن است اینجا و آنجا به طرحهایی در مورد روانشناسی دوره ها و گروهها برخورد کنیم ، لیکن قاعدتاً " تحلیل های روانشناختی ، تنها خصلتهای تاریخی فردی را مورد مطالعه قرار می دهند و بیش از آنکه روانشناسی به مثابه یک علم باشند ، نوعی پرتره روانشناسانه اند .

مورخین از نقطه نظر مطالعه وجوه روانشناسانه و ذهنی اعمال توده ای ، عقب مانده اند ، لیکن تنها و تنها ماتریالیست های اقتصادی اصلاح ناپذیر می توانند بگویند که پرکردن این شکاف به " روانشناسانه کردن " تاریخ منجر می شود . تاریخ شناسی اصیل باید تمامی وجوه واقعیت را مورد مذاقه قرار دهد و قوانین ویژه ، حاکم بر سطوح و جوانب مختلف زندگی اجتماعی انسان ها را مطالعه کند . آثار لنین نمونه کاملی است از اینکه چگونه می توان بدون ترس از " روانشناسانه کردن " ، دینامیسم احساسات عمومی و دیگر واقعیات اجتماعی - روانشناسانه را مورد مطالعه قرار داد .

فقدان این خصوصیت در آثار مورخین ، در واقع توجه خود آنها را نیز جلب نموده

است. آنچه که گفته شد، به هیچ روی به این معنا نیست که این کتاب متدهای مشخص کاربرد روانشناسی اجتماعی را در موضوعات مشخص تاریخ را مورد بررسی قرار می دهد. دست یافتن به چنین متدهائی، مستلزم تحقیقات تئوریک خاص است. در مورد چگونگی کاربرد روانشناسی اجتماعی در تاریخ نوین هیچ نسخه از پیش پیچیده ای وجود ندارد، بدون تردید هدف غائی روانشناسی اجتماعی کمک به شکل گیری انسان نوین جامعه کمونیستی است، چراکه در تحلیل نهائی، میزان سودمندی آن، با معیار نزدیکی به زندگی، و سودمندیش در امر ساختمان کمونیستی مشخص می گردد. این امر به معنای نادیده انگاشتن ضرورت یک بنیان تئوریک عمیق نیست، اثربخشی روانشناسی اجتماعی بدون یک سیستم علمی، بدون توضیح روشن عناصر ساده و ایده های اولیه، و بدون تعمیم هائی در رابطه با بنیان فوق الذکر، سطحی خواهد بود. هیچ چیز جز آورتراز این نیست که آنان که برجسته های عملی (روانشناسی) می پردازند و خواهان آنند که به پیش تازند و وجه تئوریک (مسائل) را کنار بگذارند. روانشناسی اجتماعی مارکسیست - لنینیستی نمی تواند از پس انجام وظایف خود برآید، که بجای آنکه، صرف به ساخته های ذهنی به مثابه یک علم اصیل عمل کند. به هر حال روانشناسی اجتماعی ای که در رابطه با گذشته، توسط روانشناسان و مورخین تدوین می گردد، آزمایشگاه عظیمی است برای مطالعه و تحقیق ایده هائی که برای پراتیک امروز خود بدان نیاز داریم.

شکل بخشیدن به روابط کمونیستی و پرورش انسان نوین علاوه بر ملاحظات و پیشنهادات روزمره، به پژوهش اساسی نیازمند است. یکی دیگر از عواملی که علاقه ما را به اصول برمی انگیزد، نقش پیچیده عنصر ذهن در مبارزه اجتماعی کشورهای سرمایه داری و دولت های ملی نوپاست. آنان که در جستجوی یک روانشناسی اجتماعی حقیقتاً "مارکسیستی هستند، باید این مطلب را با خاطر داشته باشند که هر قدر بی بنام حکمتر ریخته شود، عمارت استوارتر خواهد بود.

تنها باید این نکته را اضافه کرد که مؤلف این اثرنگاهی گذرا به گرایش های عمده روانشناسی اجتماعی معاصر غرب نیز افکنده است. این جریانات متعدد و ایده ها و متدهایشان نیز متنوع است. خصوصیت مشترک همه آنها این است که هیچیک به معنای کامل کلمه "اجتماعی" نیستند. موضوع مطالعه آنها بیش از

آنکه جوامع و جماعات بشری باشد ، مجموعه هائی از افراد است .
این اثربیانگر ایده هائی است در مورد تلاشهای مؤلف در جهت کشف یک
برخورد کاملاً " متفاوت با (روانشناسی اجتماعی) .

علم انقلاب‌نین و روانشناسی اجتماعی

۱. نزدیکتر بزنگی

ولادیمیر ایلیچ لنین همیشه انقلابیون و کمونیستها را تشویق می‌کرد که "برخوردی هوشیارانه و از خودگذشتگی پرشوری" از خود بروز دهند .

مارکسیسم یک تصور مشخصا " علمی از قوانین و روندهای زندگی اجتماعی است . مارکسیسم وحدت تفکر مجرد و دانش مشخص است . مارکسیسم در آن واحد رویاست و شور . لنین " در چه باید کرد؟ " می‌نویسد : " باید رویا داشته باشیم این کلمات را نوشتم و هشیار شدم " . او یک سوسیال دموکرات سرسخت را تصویر می‌کند که از او می‌پرسد : " با علم به اینکه طبق گفته مارکس بشریت همیشه وظایفی را در برابر خود قرار می‌دهد که از عهده حلش برمی‌آید و با علم به اینکه تاکتیکها پیروسه رشد حزب است که همراه با خود حزب رشد می‌کنند ، آیا یک مارکسیست اساسا " حق دارد به رویا فرو رود؟ " لنین به این سؤال مشکل با نقل گفته‌ای از " پیسارف " در مورد طبیعی بودن و ضرورت وجود شکاف معین بین واقعیت و رویاهای قبل از آن پاسخ می‌دهد ، چرا که در غیر این صورت نمی‌توان تصور کرد که برای به ثمر رساندن آثار بزرگ هنری ، علمی و یا دستاوردهای عظیم زندگی پراتیک ، چه محرکی انسانها را برخواهد انگیخت . " پیسارف " می‌نویسد :

" شکاف بین رویاها و واقعیت ، اگر شخص صاحب رؤیا جدا " به رویاهایش معتقد باشد ، اگر زندگی را به دقت مورد مطالعه قرار دهد و مشاهداتش را با قصرهای رؤیایش مقایسه کند ، واگر کلا " با وجدانی بیدار برای تحقق پندارهایش تلاش نماید ، صدمه ای به دنبال نخواهد داشت ، اگر بین رویاها و زندگی ارتباط‌هایی وجود داشته باشد ، در این صورت همه چیز بخوبی پیش خواهد رفت " . در اینجا لنین نتیجه می‌گیرد : " متأسفانه چنین رویاهایی در جنبش ما بسیار اندک است " فرهنگ هزاران هزار ساله انسان عبارتست از تجسم رویاهائی که با بذل شور و هوشمندی فراوان ، ولو با رشته‌هایی نازک به واقعیت می‌پیوندند . سایر رویاها در

هم فرو می‌ریزند. هر مجسمه ساز معمار قبل از کشف رشتنای که، پندارهایش را با واقعیت پیوند می‌دهد، خصوصیات طبیعی سنگی را که روی آن کار می‌کند، به دقت مورد مطالعه و تأمل قرار می‌دهد. تنها در این لحظه است که پندارها و تخیلات او نمایشی روشن و نهایی به خود می‌گیرند. و حال می‌توانیم ببینیم که اشتیاق انسان برای تجدید ساختمان خود و زندگی اجتماعی خود تا چه حد پرشکوه تراز دیگر دستاوردهای خلاقه اوست. او برای تنظیم قوانین اقتصادی مجرد و تمامی زوایای دیگری که به واقعیت نزدیکند - منجمله احساسات بشری - دانش دقیق و روشن را به خدمت می‌گیرد.

لنین اگر چه در اثر خود به نام "دوستان خلق کیانند و چگونه با سوسیال دموکراتها مبارزه می‌کنند"، به سرعت و به گونه‌ای دقیق نسبت به آثار "سچنف" در مورد روانشناسی واکنش نشان می‌دهد، ولی او یک روانشناس حرفه‌ای نیست. لنین می‌نویسد: "او که یک روانشناس علمی است، تئوریهای فلسفی راجع به روح را بدور انداخته است و مطالعه‌ای مستقیم در مورد زیرلایه‌های مادی پدیده‌های روانی، یعنی روند عصبی را آغاز نموده است". او می‌گوید که همه در مورد برخورد اساساً "جدید" "سچنف" با روانشناسی و تحلیل موفقیت آمیز او از پدیده‌های روانشناسانه که قبلاً "غیر قابل تبیین بودند، صحبت می‌کنند. این امر نشان می‌دهد که لنین جدیدترین جریان‌های ماتریالیستی روانشناسی روسیه را دنبال می‌کرد، اما او به مفهوم دیگری روانشناس بود، او تا آنجا به روانشناسی می‌پرداخت که انقلاب پرولتری و آرمان "حزب" به دانش روشن و زنده‌ای از روحیات خلق نیاز داشت، دانشی که بدون آن امکان هیچگونه ارزیابی کامل، در لحظات مشخص، از تعادل نیروهای انقلابی امکان ندارد. آنچه که برای روانشناسان حائز بیشترین اهمیت می‌باشد، این واقعیت است که آثار لنین سرشار از انواع بی‌شمار بیانات داهیان، و در عین حال اغلب پرشور و شوق و ستایش‌انگیز در مورد چارچوب ذهنی، تغییر روانشناسانه و حالات اقشار مختلف جامعه در دوره‌های متفاوت است. "مارکسیستهای علنی" و "سوسیال دموکراتهای منشویک" نیز اغلب به روانشناسی طبقات و گروههای اجتماعی مختلف رجوع می‌کردند. اما با کمال تعجب توجه آنها، تقریباً بطور کامل، به آن نکاتی از روانشناسی اجتماعی جلب می‌شد که، به اعتقاد خودشان، حاکی از فقدان

پیش شرایط اجتماعی - روانشناسانه لازم برای عمل فوری انقلابی بود. طرحهای تئوریک آنها چشمان را در برابر هرچیز دیگر کور کرده بود. آنچه که در این رابطه اهمیت دارد، بحث لنین با "استروه" است در مورد اینکه آیا "شرایط اجتماعی - روانشناسانه فوق الذکر برای انقلاب در روسیه وجود دارد یا نه؟"

"استروه" با شعار دعوت به قیام مسلحانه مخالفت می کرد و مخالفتش نیز بر این اساس استوار بود که فقط ترویج توده ای برنامه دموکراتیک است که می تواند شرایط اجتماعی - روانشناسانه لازم برای آن را فراهم آورد. لنین توضیح می دهد که این طرز تلقی در لحظه ای که انقلاب (عملاً) آغاز شده است، هیچ معنای دیگری جز عقب نشینی به نفع بورژوازی لیبرال ندارد. او بیان می دارد که:

"درست مثل پارلمان فرانکفورت در سال ۱۸۴۸، حرافان بورژوا، سخت مشغول تنظیم قطعنامه ها، اعلامیه ها، و سخت دل مشغول ترویج توده ای "و تدارک شرایط اجتماعی - روانشناسانه بودند، در حالیکه مسأله بر سر این بود که نیروهای مسلح حکومت دفع شوند، و در حالیکه جنبش به "ضرورت" یک مبارزه مسلحانه" رسیده بود. "پشخونوف" "اس-ار" در خواست می کرد که اعلام جمهوری و لغو حکومت مطلقه از "برنامه" حذف شود: "ما می بایست عامل روانشناسانه را به حساب آوریم . . . ایده حکومت مطلقه در اذهان عمومی ریشه ای بس عمیق دارد"، "می بایست روانشناسی توده ها را مدنظر قرار داد"، "مسأله جمهوری احتیاط فوق العاده ای را ضروری می سازد". این نوع روانشناسی گرایی به شدت با مخالفت لنین روبرو می شد. او می گوید: "پشخونوف" بیش از آنکه یک متعصب سلطنت طلب باشد، "تازیانه را بر این اساس که تاریخ هزاران ساله را پشت سرخویش دارد، توجیه می کند". لنین توضیح می دهد که به جای خدمت کردن به غرایز طبقاتی ای که مانع انقلابند، می بایست با این غرایز جنگید. او حتی کوچکترین علائم احساسات انقلابی و کوچکترین فرصت برای درهم آمیزی آنها را دقیقاً پیگیری می کرد. او برای مشاهده عمیق ترین و نامحسوس ترین پدیده های اجتماعی چشم تیزبینی داشت، و ثابت نمود که تفکرش دقیقاً "با واقعیت در ارتباط است. او همیشه، چه به هنگام اعتلای انقلابی و چه به هنگام رکود، چه قبل و چه بعد از انقلاب اکتبر، از نظر روانشناسی هوشیار بود.

آنچه که خلق فکر و احساس می کند، نشاندهنده "روانشناسی خلق" است، و

بنابراین ، می بایست مطالعه شود . اودرسال ۱۹۲۰ نوشت : " مای بایست یاد بگیریم که چگونه باشکیبائی واحتیاط ویژه ، باتوده ها برخوردکنیم ، بطوریکه بتوانیم ویژگیهای ذهنیت هر قشر ، صنف و غیره ، از این توده ها رادریک کنیم " . شرایط اقتصادی - اجتماعی در هر طبقه ، قشر و حرفه ، صفات روانشناسانه خاصی پدید می آورد . به این دلیل است که لنین اصرار دارد در تعریف پرولتاریا جنبه روانشناسانه آن نیز گنجانده شود . او خاطر نشان می کند که اصطلاح " کارگر " می بایست " بگونه ای " تعریف شود که فقط کسانی را دربرگیرد که از شرایط واقعی زندگیشان ذهنیت پرولتری کسب کرده اند . البته این امر امکان ندارد ، مگر آنکه اشخاص مورد نظر ، نه بر اثر محرکهای ثانوی ، بلکه به علت شرایط عام زندگی اقتصادی واجتماعی شان ، سالهای متمادی در کارخانه ها کار کرده باشند " .

لنین در هر مسأله احساسات ، روانشناسی و چارچوب ذهنی خلق را موردتأمل قرار می دهد . در نامه هایش ما اغلب به درخواست آموزنده زیربرمی خوریم :

" لطفاً " سریعاً " بنویسید و به اطلاع ما برسانید که احساسات در این رابطه چگونه است ؟ " و نیز ، لنین معتقد است که هر نماینده کارگران می بایست از طریق کارگران زنده تروموثر تر فراگیرد که " وضعیت امور چگونه است ، کارگران در مورد آن چگونه فکرمی کنند و (نیز) خلق و خوی توده ها (در آن رابطه) چگونه است " . او منابع اطلاعاتی در مورد روانشناسی اجتماعی را ، که آگاهی بر آن برای هدایت هر جنبش توده ای غیر قابل چشم پوشی است ، در فهرستی گردآورد . او منابع دشمن را نیز از نظر دور نمی داشت .

" نهایت کوشش می بایستی بعمل آید تا این داده های عینی مربوط به رفتار و خلق و خوی توده ها ، * و * نه افراد و گروهها ، جمع آوری شوند و مورد رسیدگی و مطالعه قرار گیرند ، داده هایی که از روزنامه های مختلف و (حتی) روزنامه های دشمن به دست می آید ، داده هایی که هر فرد با سوادی می تواند صحت و سقم آنها را دریابد . تنها از طریق چنین داده هایی است که می توان فراگرفت و جنبش طبقه خود را مورد مطالعه قرار داد " . مطالعات اجتماعی - روانشناسانه لنین در تعریفی که از رابطه بین حزب و خلق ارائه می دهد ، منعکس است : " در بطن امور چیزها زندگی کنید . خلق و خوی مردم را بشناسید ، همه چیز را بشناسید ، همه چیز را بشناسید ، یا دیگری که توده ها را بفهمید . برخورد صحیح را گسترش دهید . اعتماد مطلق آنان را بدست

آوردید"

به این دلیل است که روانشناسی اجتماعی مارکسیست - لنینیستی قبل از تحقیق در مورد قوانین و پدیده های خاص خود، می بایست به مثابه نقطه شروع ملاحظات لنین را که طی یک دوره کامل پراتیک انقلابی صورت گرفته است، به مثابه بخشی از "علم انقلاب" فناپذیرا، مورد مطالعه قرار دهد.

۱۱. خودانگیزی و آگاهی

تمام مارکسیستهای برجسته از قبیل ، "آنتونیو، لایبولو" ، "آگوست ، بیل" ، "روزالوکرامبورگ" و "گ . و . پلخانف" ، به منظور بسط و تعمیم مائریسم تاریخی کوشیدند تا به مشخص ترین روش ، مکانیزمهای ممکن فاسون "عمیق شعور اجتماعی توسط هستی اجتماعی" را مورد کندوکاو قرار دهند . همه آنان به دقت روانشناسی عمومی را مورد مطالعه قرار دادند ، روانشناسی ای که اگرچه به ظاهر اغفال کننده بنظرمی رسید ، ولی یکی از اجزای ضروری مکانیزمهای فوق است ؛ چرا که شعور عمومی منحصر به ایدئولوژی ، یعنی ، نئوربها ، نگرشها و سیستمها نیست ، بلکه روانشناسی راهم در برمی گیرد . نادیده گرفتن وجه روانشناسانه شعور عمومی به ساده نگری در مورد روبنا و زیربنای منتهی خواهد شد . غیرممکن خواهد بود که تنها و تنها از طریق مطالعه حالات اقتصادی معین ، جریانات و سیستم های فلسفی ، مذهبی و زیبایی شناسانه حاکم بر انسانها را استنتاج کنیم . بعضی مورخین فرهنگ از جمله "پرورزف" (Preverzov) و "فربچه" (Fritche) در این رابطه تلاشهایی به خرج داده و تمثیلهائی آینه وار ساده نگرانه ارائه داده اند . فی المثل ، آنها سبک کلیسای " سنت باسیل " مسکو را به تنوع رنگها و فراوانی کالاهائی که در میدان سرخ به معرض فروش گذاشته می شد ، نسبت می دهند . مارکسیستهای اندیشمند همیشه با ایده های ساده نگرانه در مورد انعکاس زیربنا در روبنا مخالفت ورزیده اند و نشان داده اند که روابط اجتماعی - اقتصادی ابتدا قسمتهای نهان و غیرسیستماتیک شعور عمومی را تعیین می کند و سپس ایدئولوژی را . " پلخانف " نظریه ای را مطرح نمود که طبق آن تغییراتی که بر اثر پیشرفت اجتماعی - اقتصادی در روانشناسی انسان ها پدید می آید ، شکاف بین پیشروی اقتصادی از یکسو و تاریخ فرهنگ به معنای وسیع کلمه را ، از سوی دیگر ، پرمی کند . از نظر حامیان این نظر ، ایده ها و فرهنگ ، تجسم روانشناسی عمومی است .

"پلخاف" در اثر خود تحت عنوان "مقالاتی در مورد تاریخ ماتریالیسم" جامعه را به پنج عنصر وابسته به هم تقسیم می کند:

۱- مرحله مشخص تکامل نیروهای مولده
 ۲- رابطه بین انسانها در پروسه تولید اجتماعی که توسط مرحله معینی رشد نیروهای مولده تعیین می شود

۳- شکل جامعه که بیانگر این روابط انسانی است

۴- خلق و خو و سنت هائی که بر شکل جامعه منطبق است

۵- مذهب، فلسفه، ادبیات و هنری که استعدادها، سلیقه ها و تمایلات حاصل از شرایط فوق را منعکس می کند. "پلخانوف تاکید می کند که حلقه مربوط به "خلق و خو و سنتها" (در بعضی جاها احساسات و چارچوب ذهنی غالب نیز خوانده می شود) که می توان آن را در مفهوم وسیع کلمه بمثابه، روانشناسی اجتماعی تعریف نمود، برای هر تحقیق علمی در مورد تاریخ، ادبیات، هنر، فلسفه و غیره ضروری و اساسی است. او می نویسد: "درک تاریخ تفکر علمی یا هنری هر کشور به چیزی بیش از آگاهی بر اقتصاد آن نیاز دارد. برای چنین مطالعه ای می بایست از اقتصاد فراتر رفت و به مطالعه و درک دقیق روانشناسی اجتماعی، که بدون آن به هیچوجه امکان تبیین ماتریالیستی تاریخ ایدئولوژیها امکان ندارد، پرداخت."

او در جای دیگر همین ایده را به گونه ای مشخص تر تدوین می کند: "تمام ایدئولوژیها از یک ریشه مشترک نشأت می گیرند، و آن روانشناسی معاصر است. او و سایر مارکسیستها حق داشتند. ایدئولوژی نوین نه از تغییرات اقتصادی، بلکه به مثابه تجسم ایده های روانشناسی عمومی، از این روانشناسی نشأت می گیرد. بعکس ایدئولوژی نیز تأثیر نیرومندی بر روانشناسی عمومی برجای می گذارد؛ این دو متقابلاً بر یکدیگر موثر واقع می شوند. اگر ایدئولوژی را صرفاً و صرفاً "تجسم روانشناسی عمومی بدانیم، در این صورت تداوم و منطق درونی و نسبی تکامل آن را در مراحل مختلف از نظر دور خواهیم داشت. بنابراین آشکارا صحیح تر این خواهد بود که، بپذیریم که هریک از دو وجه شعور اجتماعی-وجه روانشناسانه و وجه ایده ای-ساخت و الگوی ویژه خود را دارد. لیکن آنچه که تکامل ایده ها را کند یا تند می کند پدیده های اجتماعی-روانشناسانه حاصل از این با آن

زیربنای اقتصادی - اجتماعی است .

روانشناسی همیشه به حوزه اعمال بشری (از جمله منع و سرکوب) مربوط است ، درحالیکه ایدئولوژی جدا از روانشناسی چیزی نیست مگر یک جهان بینی . ایدئولوژی به حوزه ایده ها ، تصورات ، نهادها و رسوم اجتماعی تعلق دارد . ایدئولوژی بدون روانشناسی صرفاً " پدیده شناسی فرهنگ است ، درحالیکه این دو توأمان تاریخ فرهنگ را تشکیل می دهند . زمانیکه ایده ای توده ها را فرا می گیرد ، درروانشناسی ، یعنی درحوزه عمل آنها نفوذ می کند . بهمین ترتیب زمانی که ایده ای فرد را به عمل وا می دارد ، چیزی بیش از یک ایده است ، یک امر روانشناسانه است . ایدئولوژی فقط از طریق روانشناسی ، نیروی اجتماعی - انگیزش یا منع - کسب می کند . هر تغییر در ایدئولوژی ، مثل سایر روندها ، از طریق روانشناسی بوجود می آید و مشروط به شرایط روانشناسانه است . بالعکس روانشناسی با عمل مرز مشترکی دارد (اگرچه بعضی اعمال اتوماتیک و انعکاسی هستند) ، چرا که اصولاً " روانشناسی خارج از حوزه عمل وجود ندارد . روانشناسی ممکن است با جهان بینی ارتباط نزدیک و یا کاملاً " سست داشته باشد ، و درصورت دوم چیزی نیست جز انگیزه کامل " خودانگیزته و ناآگاهانه ای برای عمل . روانشناسی اجتماعی عملاً " همیشه ، اگر چه به صورتی مبهم ، همراه با نوعی ایدئولوژی اشاعه می یابد .

لنین تاکید می کند که عواطف ، خلق و خو و غرایز ، یعنی حالات روانی طبقات مختلف و توده ، از شرایط اقتصادی و منافع اقتصادی شان که سرچشمه عمده^۱ پدیده های اجتماعی - روانشناسانه است ، ناشی می شوند . مردم به تئوریهایی که فاقد دورنمای اقتصادی باشد ، گوش فرا نخواهند داد . لنین می گوید : " توده ها تنها در صورتی به جنبش کشیده می شوند ، با قدرت در آن شرکت می جویند ، بدان ارج بسیار می گذارند ، روحیه قهرمانی ، از خود گذشتگی ، پشتکار و فداکاری در راه آرمان کبیر از خود نشان می دهند که جنبش درصدد باشد شرایط اقتصادی آنان را که کار می کنند ، بهبود بخشد " . نا دیده انگاشتن خواسته های اقتصادی ، درست به منزله آن است که " آن منافع اقتصادی را که انبوه مردمان ستم دیده ،

۱) Main

وحشت زده و نادان را به مبارزه‌ای سترگ و توأم با از خودگذشتگی بی سابقه سوق می دهد، از نظر دور بداریم". انقلاب به این دلیل فوران نمی کند که یک دوجین سیاستمدار بورژوا غرغر می کنند و پند و اندرز می دهند، بلکه به این علت بظهور می رسد که میلیونها "عوام الناس" از وضعیت موجود سر می خورند، و در انبوه توده های پرولتری انقلاب دموکراتیک کاملاً "بلوغ می یابد". شرایط اقتصادی، هم انفعال سیاسی گذرا و هم عطش طبقات مختلف برای انقلاب و سوسیالیزم را تعیین می کند. بدین ترتیب، "وضع اقتصادی توده های خرده بورژوا، آنها را به گونه ای حیرت انگیز، ساده لوح و زودباور می سازد. آنها هنوز نیمه خوابند" در حالیکه سوسیال دموکراتها در توده های پرولتری "نوعی پافشاری غریزی" و طبیعی "بسمت سوسیالیزم" را در می یابند. لنین از استعمال کلماتی نظیر "غریزه طبقاتی"، "غریزه طبقه انقلابی"، "غریزه انقلابی"، "عاطفه انقلابی"، "عاطفه" و غیره ابایی ندارد. درک او از غریزه بیش از آنکه به حوزه بیولوژی اشاره داشته باشد، به حوزه روانشناسی اجتماعی مربوط است. او برای اشاره به این ابتدایی ترین و ذهنی ترین حوزه جنبش اجتماعی، و یا بعکس، رکود اجتماعی، عبارات بسیار مناسبی پیدا کرده است. او نفرت فرو خفته کارگران نسبت به ستمگران را تحلیل می کند و از آن نتیجه مهم زیر را استخراج می نماید: "این نفرت، در نمونه ای از توده های ستم دیده و استثمار شده، به واقع "آغاز هر خردی است"، پایه هر جنبش سوسیالیستی و کمونیستی و ضامن موفقیت آنست".

عاطفه نیمه کور به عمل نیمه کور تبدیل می شود. "اجتماعات بدون سازمان خیابانی، کاملاً" خودانگیخته و مردد، نخستین سنگرهای خیابانی را برپا کردند. تزلزل احزاب بورژوایی، توده ها را تحریک می کند. . . . و آنها را به سمت قیام می راند". دقیقاً همین احساسات و اعمال خودانگیخته و غریزی، احساسات و اعمالی که مستقیماً "توسط نیازها و علائق زندگی ایجاد می شوند، است که تحت عنوان روانشناسی اجتماعی قرار می گیرند.

اینکه روانشناسی اجتماعی چگونه در ایدئولوژی نفوذ می کند، در تحلیلی که لنین از جهان بینی دموکراتهای انقلابی روسیه و یا جهان بینی "لئو تولستوی" بعمل می آورد (بخوبی) نشان داده می شود.

لنین معتقد است که نظرات "بلینسکی" در نامه اش به "گوگول"، از عواطفی

که در پس سرفها عمومیت دارد، نشأت می‌گیرد؛ در حالی که ملتان قرن نوزده روسیه خشم و ارضایی توده‌ها را از بقایای فئودالیسم ترسیم می‌نمایند. لنین خاطرنشان می‌سازد که تفکر بیشتر قرن نوزده روسیه، نه چارچوب ذهنی روشنفکران، بلکه دشمنی آشتی‌ناپذیر دهقانان با فئودالیسم و اعتراض خلق علیه "بقایای فئودالیسم در سراسر سیستم زندگی روسیه"، را منعکس می‌کند.

لنین عناصر مترقی "تولستویسم" را نیز به همان منابع نسبت می‌دهد؛ در حالیکه ریشه عناصر ارتجاعی آن را در روانشناسی دهقان بعد از رفرم و سرخوردگی و سردرگمی‌اش در روبرویی با "آزادی" کاپیتالیستی، آزادی‌ای که برای او متضمن ویرانی و فقر و گرسنگی است، جستجو می‌کند.

در واقع لنین ریشه‌های اجتماعی - روانشناختی "تولستویسم" را به دهقانان منحصر نمی‌کند؛ چرا که او علاوه بر دهقانان، تمامی جامعه روس را نیز ذکر می‌نماید؛ "تضادهای موجود در نظریات تولستوی، صرفاً تضاد درونی عقاید شخصی او نیست، بلکه انعکاس شرایط فوق‌العاده پیچیده و متضاد تأثیرات اجتماعی و سنن تاریخی‌ای است که روانشناسی طبقات و بخش‌های مختلف جامعه روسیه پس از رفرم، ولی قبل از انقلاب را معین می‌کند". با این وجود اگر از یک موضع عامتر با قضیه برخورد کنیم، تولستوی اساساً "خلق و خوی دهقان روس، سرشت انقلابی کور و سرشت ضدانقلابی بهمان اندازه کور او را منعکس می‌کند. لنین می‌نویسد که، تولستوی مرد بزرگی است، زیرا احساسات میلیونها دهقان روس را در آستانه انقلاب بورژوازی ۱۹۰۵ بیان می‌کند. قرنهای سرواز و ویرانی ناشی از سالیان پس از رفرم، "کوهی از نفرت، خشم و اراده، حاصل از سرخوردگی را، برهم انباشت". لنین خاطرنشان می‌سازد که محتوای ایده‌های آثار "تولستوی"، در درجه اول با آرزوی دهقانان برای نابودی رژیم کهنه و تمامی اشکال و شیوه‌های مالکیت، در جهت آرمان مبهم جامعه‌ای متشکل از خرده مالکان آزاد و برابر، انطباق دارد. انتقاد تولستوی از نظام موجود، از آنجا که او خلق و خوی میلیونها دهقان را بیان می‌کند، از نقطه نظریان عواطف، احساسات و اهداف،

از نقطه نظر ابداع و خلوص و جسارت و نیز قاطعیتش برای "دست یابی به ریشه‌ها" و کشف علل واقعی فقر، پرتوان است. لنین می‌گوید که، تولستوی از طریق "بیان عواطف خودانگیخته خشم و اعتراض" انباشته در طی قرون توده‌های ستمدیده، خلق و خوی آنان را با قدرت تفهیم می‌کند. او نهادهایی (علاوه بر دولت و کلیسا و مالکیت ارضی، محاکم، نظامی‌گری، ازدواج قانونی و علم بورژوازی را که برای حفظ قدرت یا ر و یا اور طبقات حاکم و جامعه معاصر است، افشامی‌کند. لنین بیان می‌دارد که، از سوی دیگر، دهقانان جامعه و فور نعمت‌گذاری را با سایه روشنهای مبهم و پدرسالارانه‌ای در نظرمی‌آوردند. گذشته‌آنان نفرتی سوزان از اعیان و بوروکراسی را در درونشان پدید آورده بود، ولی به آنها نشان نداده بود که در کجا می‌توانند پاسخ مسائل مبارزه اجتماعی را بیابند. لنین می‌نویسد: "ایده‌های تولستوی آئینه تمام‌نمای ضعف و کمبودهای شورش دهقانی‌ماست. انعکاسی است از سستی (و کرختی) روستاهای پدر سالار و ترس تنگ‌نظرانه "موزیک بی‌باک". و در جای دیگر با تفصیل بیشتری می‌گوید: "تولستوی شورآنان (دهقانان) را با چنان وفاداری منعکس می‌کند که سادگی آنها، بیگانگیشان نسبت به زندگی سیاسی، عرفانشان، اشتیاقشان به کناره‌گیری از جهان، "عدم مقاومتشان در برابر زشتیها"، طعن و نفرین زبوانه‌شان علیه سرمایه‌داری و "قدرت پول" را به دکترین خود وارد می‌کند. اعتراض میلیونها دهقان و ناامیدی آنها، این است آنچه که در دکترین تولستوی در هم می‌آمیزد. آنچه که گفته‌آمد نمونه‌ایست از برخورد لنین با این مسأله که چگونه خصوصیات روانشناسی عمومی در پدیده‌های ایدئولوژیک خاص منعکس می‌شود. ایدئولوژی، به مثابه انعکاس روانشناسی عمومی تلقی می‌شود، اگر چه این انعکاس غیرمستقیم است و از طریق صفات و خصوصیات ویژه قلمروی ایدئولوژی صورت می‌گیرد.

با وجود اینکه "تولستوی" و "تولستوئیسم" پیروان فراوانی در میان بعضی اقشار دهقانی داشت، در مثال فوق پروسه معکوس، یعنی پروسه انعکاس ایدئولوژی در روانشناسی مورد توجه قرار نگرفته است. برای اینکه در مورد عملکرد مفاهیم، نظریه‌ها و علوم بر روانشناسی توده‌ها و طبقات، ایده‌ای کسب کنیم، می‌بایست به عرصه کاملاً متفاوتی قدم گذاریم.

در آثار لنین، بهم پیوستگی روانشناسی و ایدئولوژی اغلب به مثابه مسأله

خودانگیزی و آگاهی مورد توجه قرار می‌گیرد. این دو تفاوتی با هم دارند، ولی دقیقاً "به هم مربوطند. آگاهی و خودانگیزی همانطور که لنین می‌دید، اگرچه متضاد یکدیگرند، ولی در طول جنبش انقلابی بر یکدیگر متقابل عمل می‌کنند، آگاهی از خودانگیزی ناشی می‌شود و با آن مبارزه می‌کند. به اعتقاد لنین تفاوت بین اشاعه آگاهی سیاسی از یکسو و خشم رو به رشد توده‌ها از سوی دیگر، در این است که اولی را سوسیال دموکراتها ارائه می‌دهند، در حالیکه دومی خودانگیزه است. لنین این تأثیر متقابل و توأمان تفکر و تغییرات روانشناسانه پنهان را بر مبارزه کارگران و جنبش انقلابی مورد توجه قرار می‌دهد. او در سال ۱۹۰۵ به هنگام بررسی سه مرحله جنبش سوسیال دموکراتیک گفت: "هریک از این مراحل، از یکسو به وسیله تفکر سوسیالیستی که عمدتاً در یک جهت کار می‌کرد، و از سوی دیگر توسط تغییرات عمیقی که در شرایط زندگی و در کل روحیات طبقه کارگر به وقوع پیوسته بود، و نیز توسط این واقعیت که اقشار هرچه وسیعتری از طبقه کارگر به مبارزه ای آگاهانه تر و فعالتر برخاسته بودند، تدارک می‌شد". توجه همزمان به کارکرد ذهن و ساخت روانشناسانه، توجه همزمان به کارکرد ایده‌ها و عواطف، این است آنچه که بر تعلق لنین از شعور اجتماعی حاکم است.

این طرز تلقی با سیستم "ردیفی" ۱) پلخانوف "که روانشناسی و ایدئولوژی را در ردیف‌های سوم و چهارم قرار می‌دهد تفاوت دارد. لنین بر آنتاگونیسم و پیوستگی متقابل ضدین در شعور عمومی، طی عمل انقلابی مستقیم تکیه می‌کند؛ روانشناسی اجتماعی و ایدئولوژی اگرچه متضادند، ولی یکی بدون دیگری نمی‌تواند وجود داشته باشد. به عبارت بهتر، ضدین عبارتند از رفتار ناآگاهانه و کور از یکسو و آگاهی علمی از سوی دیگر. لنین از کاربرد اصطلاح "ناآگاهانه" ابایی ندارد. او در "دوستان خلق کیانند و چگونه با سوسیال دموکراتها مبارزه می‌کنند؟" می‌نویسد: "در گذشته هرگز اعضای جامعه، از مجموعه روابط اجتماعی که در آن زندگی می‌کرده‌اند، به مثابه چیزی معین و یگانه که از اصولی چند تبعیت می‌کند، تصویری نداشته‌اند، بعکس توده مردم ناآگاهانه خود را با این

۱) Tier system

روابط تطبیق داده‌اند و از آنها به مثابه روابط تاریخی - اجتماعی خاص ، چنان تصور ناچیزی داشته‌اند که فی‌المثل ، تبیین روابط مبادلاتی‌ای که انسانها قرن‌ها تحت آن زیسته‌اند ، تنها در گذشته، نزدیک صورت گرفته است " ولی بین انطباق ناآگاهانه با زندگی اجتماعی (که فرسنگها با تفکر منطقی و دانش فاصله دارد) و تبیین تئوریک آن ، پهنه وسیعی فاصله است که در آن اصول متضاد و سخت بهم پیوسته فوق ، در یکدیگر ادغام می‌شوند و روانشناسی و ایدئولوژی عمومی را شکل می‌دهند . روانشناسی اجتماعی به " انطباق ناآگاهانه " نزدیکتر است ، ولی آشکارا تحت تأثیر آگاهی قرار دارد . بهمین ترتیب روانشناسی اجتماعی نیز به شیوه‌ای کاملاً نسبی و از طریق مراحل انتقالی بسیار ، در نقطه مقابل ایدئولوژی قرار می‌گیرد . بعضی اوقات لنین این دو مفهوم را در آنچنان ارتباط نزدیکی با یکدیگر قرار می‌دهد که تشخیص آنها از یکدیگر تقریباً " غیرممکن می‌شود . برای نمونه می‌نویسد : " این روانشناسی و ایدئولوژی بیش از آنکه مبهم باشد ، به گونه‌ای فوق‌العاده در هر کارگر و دهقان ریشه دارد " .

لنین اصطلاح " خود انگیخته " را برای توصیف خصوصیات اجتماعی - روانشناسانه‌ای بکار می‌برد که متمایل به ناآگاهی‌اند ، هر چند که هرگز با آن مترادف نیستند . خودانگیختگی دربرگیرنده دو گروه عمده از پدیده‌هاست :

- ۱) حالت رکود انسانها ، تسلیم در برابر فقر و فقدان حقوق ، و عادت به ستم ؛
- ۲) اعتراض ، خشم و ناراضی ، وطنیان علیه سرچشمه بلاواسطه فقر ، ولی نه وطنیان و اعتراض و خشمی که توسط تئوری اجتماعی آموزش پیدا کرده و روشن شده باشد .

لنین گروه اول (پدیده‌های روانشناسانه) را شدیداً " مورد اعتراض قرار می‌دهد و از مارکسیستهای انقلابی می‌خواهد که این سد روانشناسانه را در توده‌ها بشکنند ، او تسلیم برده وار را آنتی‌تزی جهان‌بینی انقلابی و عمل انقلابی می‌داند ، و در مقاله‌ای تحت عنوان " شکنجه‌گران زمستوو و آینه‌الهای لیبرالیسم " ، در سال ۱۹۰۱ می‌نویسد : " درست همانطور که دهقان روس به فقر فلاکت بار خویش ، و به زندگی خود عادت کرده است بدون آنکه در مورد علل این فلاکت و یا امکان برطرف کردن آن بیندیشد ، ذهن ساده روس نیز به قدر قدرتی حکومت ، به‌گذران زندگی عادت کرده است بدون آنکه در این مورد بیندیشد که ، آیا حکومت هنوز

هم می‌تواند قدرت خودکامه خود را حفظ کند یا نه، و بدون آنکه بیندیشد که آیا شانه به شانه این حکومت نیروهایی وجود دارند که سیستم سیاسی منسوخ را ویران سازند یا نه؟". منظور لنین از این نیروها، در درجه اول و بیش از همه پیشرفت طبقه کارگر بود، اگر چه بقایای رکود و تسلیم را در میان کارگران نیز مشاهده می‌کرد.

گروه دوم از پدیده‌های خودانگیزخته، لنین را به مثابه یک تئورسین و انقلابی پراتیک، به خود جذب می‌نمود. او در نقطه نظرهایش راجع به خودانگیزگی به هیچوجه نظریه پرداز نیست. بعکس می‌نویسد: "تردیدی نیست که (حالت) خودانگیزگی جنبش دلیل آنست که عمیقاً در توده‌ها ریشه دارد، و دلیل آنست که ریشه‌های جنبش عمیق است و جنبش اجتناب ناپذیر می‌باشد"، "عنصر خودانگیزگی" ماهیتاً بیانگر چیزی نیست جز آگاهی به شکل جنینی آن. حتی طفیانهای ابتدایی بیانگر حد مشخصی از پیدایش آگاهی است. کارگران بتدریج ایمان دیرپای خود را به بقایای سیستمی که آنان را تحت ستم قرار می‌دهد، از دست می‌دهند و بتدریج من نمی‌گویم می‌فهمند، بلکه ضرورت مقاومت جمعی، ضرورت طرد قطعی تسلیم برده وار در مقابل مقامات را حس می‌کنند، علیهذا این امر بیش از آنکه سرشت مبارزاتی داشته باشد، سرشت انفجار انتقام و سرخوردگی از وضعیت موجود، را دارد".

این شکل از خودانگیزگی برای هرمارکسیست انقلابی ارزشمند است؛ چرا که نه تنها می‌تواند آگاهی علمی را فراهم آورد، بلکه راه را برای ترویج و جذب آن نیز هموار می‌سازد. به اعتقاد لنین مقاومت سیاسی کارگران و مبارزه جویی خودانگیزخته آنان محیط رشدی است برای سوسیال دموکراسی انقلابی که اشاعه مارکسیسم را تسهیل می‌کند. ایدئولوگهای انقلابی به این دلیل و تا حدی می‌توانند، به عملی‌ترین و اصیل‌ترین مفهوم کلمه، وظایف سیاسی خود را متحقق سازند، که تبلیغات پرشور آنان در میان توده‌هایی که بطور خودانگیزخته بیدار شده‌اند، پاسخ گفته می‌شود و انرژی جرقه وارشان را انرژی طبقه انقلابی پاسخ می‌گوید و حمایت می‌کند. این است جواب لنین به انقلابیون تعلیم دیده‌ای که می‌پرسند: "چه باید کرد؟". کاربرد تئوری انقلابی مارکسیستی در مورد

توده‌هایی که بطور خودانگیخته بپاخاسته‌اند، برای جوانانی که به این تئوری مجهزند فواید بسیار در برخواهد داشت. لنین می‌نویسد که، هر دموکرات انقلابی قبل از آنکه معایب و کمبودها را به "مقامات" گزارش کند، می‌بایست آن را برای مردم افشا نماید تا "فعالیت آنها را برانگیزد". مارکسیسم انقلابیون را قادر می‌سازد که علل عمیق وضع کارگران را برایشان تشریح کنند (و با این کار) "در برابر خود دورنمای وسیعی را می‌کشایند (اگر بتوان چنین گفت) و نیروی پرتوان میلیونها کارگر را که "بطور خودانگیخته" به مبارزه برخاسته‌اند در اختیار خواهند گرفت". اعتلا و رکود در یک طرف پدید می‌آید و تئوری علمی، تبدیل آن به یک ایدئولوژی سیاسی اجتماعی قابل درک و ترویج، در طرف دیگر. لنین بر آن بود که تنها کافی نیست که کارگران روسیه را با مبانی اقتصاد سیاسی (توضیح ماهیت استثمار سرمایه داری) آشنا کرد و طرحی کلی و عام از کمونیسم علمی به آنها ارائه نمود. این امر برای پیوند دادن تئوری علمی با اعتراض و نارضایی کافی نیست. کارگر روسیه منشاء دهقانی دارد و یا با دهقانان در ارتباط است، دریک کشور دهقانی زندگی می‌کند و به وسیله نهادهای نیمه فئودالی، خودکامه و بوروکراتیک محاصره شده است، تئوری علمی علاوه بر منافع محدود طبقاتی کارگران می‌بایست جامعه دور و بر آنها را نیز برایشان توضیح دهد. تئوری علمی می‌بایست به کارگران نشان دهد که، تازمانی که پایه‌های ارتجاع سرنگون نشده است و تا زمانی که دهقانان فقیر حمایت خود را از آنها دربر می‌دارند، هیچ شانس موفقیتی در مقابل بورژوازی وجود ندارد. طبقه کارگر "نمی‌تواند از ستم و جهالت رهایی یابد، و نخواهد توانست به جای باس عبوسانه، به اعتراض و مبارزه ای پیگیر و داهیمانه بپردازد، مگر آنکه نظام اجساعی را بفهمد و با توده‌های رنجبر یک جبهه وسیع تشکیل دهد. نگرش علمی کارگران نمی‌بایست به صنعت و کار صنعتی محدود باشد. مارکسیستهای روسیه اشتباه نکردند وقتی که، پرده ساتری را که توسط "ناردنیکها" بر شرایط روسیایی کشیده شده بود، کنار زدند و به پرولتاریا نشان دادند که چه زنجیرهایی زحمتکشان را به یکدیگر می‌پیوندد، تا بدین ترتیب بتوانند این زنجیرها را بگسلند و "دستان را برای چیدن گل واقعی" یعنی سوسیالیسم "دراز کنند".

لنین در "چه باید کرد؟" می‌نویسد: "هر کارگر برای اینکه یک سوسیال

دموکرات بشود، می بایست در ذهن خود تصویر روشنی از ماهیت اقتصادی و خصوصیات اجتماعی و سیاسی مالک و کشیش، مأمور عالیرتبه دولتی و دهقان، و دانشجو و ولگرد داشته باشد. او می بایست نقاط قوت و ضعف آنها را بشناسد، او می بایست معنای او را و سفسطه‌هایی را که هر طبقه و هر قشر برای استتار کوششهای خودخواهانه و "کارکردهای درونی" واقعیش بکار می برد، درک کند.

خلاصه، کلام اینکه حرکت متقابل (Counter-Move¹) می بایست متشکل باشد از یک تئوری که آنچنان ترویج شده باشد، که اشتیاق خودانگیزته برای عمل را پاسخ گوید؛ عمل را هدایت کند و از طریق آگاهی به حوزه احساس برسد. لنین برای تأیید گفته خود از قول "انگلس" می گوید: بدون احساس تئوری توسط کارگران، سوسیالیسم علمی هرگز به گوشت و خون آنان وارد نخواهد شد. همانگونه که تئوری بر شعور کارگران چنگ می اندازد، این حرکت متقابل نیز به نارضایتی خود انگیزته توده‌ها پاسخ می گوید، و حتی بیش از این، وارد گوشت و خون آنان می شود. این موضوع به بهترین شکلی چنین بیان شده است: تئوری وقتی که توده‌ها را فرا گیرد به یک نیروی مادی تبدیل می شود.

لنین در سال ۱۹۱۲ نوشت: "سخن ما این است که کارگران و دهقانان که بیش از همه توسط سربازخانه‌ها لگدمال شده‌اند، بتدریج به طغیان برمی‌خیزند و از اینجا نتیجه ساده و آشکار زیر بدست می آید: ما می بایست برای آنها تشریح کنیم که چگونه و بیاطرچه مقاصد می بایست یک قیام پیروزمند را تدارک ببینند." لنین به انقلابیون روسیه می آموخت که سوسیالیسم علمی را با جنبش کارگری در آمیزند.

حوزه فعالیت فقط محدود به طبقه کارگریست. "توده انبوهی از مردم وجود دارد، چرا که طبقه کارگر واقشار اجتماعی هر دم متنوعتری، سال بسال در میان صفوف خود تعداد دم افزونی افراد ناراضی ایجاد می‌کنند، افرادی که مشتاق اعتراضند و آماده‌اند تا هر کمکی که از دستشان برمی‌آید برای مبارزه با حکومت مطلقه، که غیرقابل تحمل بودنش، اگر چه هنوز توسط همه درک نشده است، ولی هر چه شدیدتر به وسیله توده‌های روز افزونی از مردم حس می‌شود، انجام دهند." در اینجا نیز لنین بار دیگر طیف وسیعی از احساسات، از حسیات نا آگاهانه گرفته تا شعور علمی، را مورد بحث قرار می‌دهد. او به هنگام تحلیل نارضایتی

خودانگیخته، خاطرنشان می‌سازد که تبلیغ و ترویج می‌بایست علاوه بر پرولتاریا متوجه سایر طبقات نیز باشد. او می‌پرسد: "آیا مبنایی برای فعالیت در میان همه طبقات مردم وجود دارد؟" و پاسخ می‌دهد: "هر کس در این مورد کوچکترین تردیدی بخود راه دهد، (در واقع) آگاهی از بیداری خودانگیخته توده‌ها عقب مانده است. جنبش طبقه کارگر در میان بعضی (طبقات) ناراضی در میان بعضی دیگر امیدواریهایی در مورد حمایت از اپوزیسیون و حتی در بعضی طبقات درک این موضوع را که حکومت خودکامه غیرقابل تحمل است و ضرورتاً می‌بایست سرنگون شود، بوجود آورده و این کار را همچنان ادامه می‌دهد...

این امر، کاملاً جدا از این واقعیت است که میلیونها دهقان، پیشه‌ور، افزارمند جز و سایر زحمتکشان همیشه با اشتیاق به سخنان سوسیال دموکرات‌هایی که حداقل لیاقت و شایستگی را داشته باشند گوش فرا می‌دهند. بواقع آیا حتی یک طبقه اجتماعی را می‌توان سراغ گرفت که در آن افراد، گروهها و یا محافل ناراضی از فقدان حقوق و استبداد وجود نداشته باشد و بدینسان در دسترس کار ترویجی سوسیال دموکراتها قرار نگیرد...؟"

موضع لنین در قبال روند "برادری و اتفاق" در خطوط نبرد، در سال ۱۹۱۲ به خوبی نمایانگر ایده او در مورد خودانگیختگی و آگاهی است. او می‌نویسد که روند برادری بطور خودانگیخته شروع شد و تداوم یافت. "محرک سربازان شرکت کننده در آن، نه یک ایده، مشخص سیاسی، بلکه غریزه خلق ستم‌دیده‌ای است که خسته و فرسوده گشته و اعتماد خود را به وعده‌های بورژوازی از دست داده است... این یک غریزه طبقاتی واقعی است. بدون این غریزه امیدی به امر انقلاب نیست... این غریزه می‌بایست به آگاهی سیاسی تبدیل شود. "تا زمانی که برادری خودانگیخته است، مضمون آن صرفاً" در هم شکستن نظم اسارت بار سربازخانه‌ها، و درهم شکستن دیسپلین اطاعت کورکورانه سربازان از افسران، ژنرالها و سرمایه دارها خواهد بود، علیهذا این نیز خود، ابتکاری انقلابی از جانب توده‌هاست. برادری (در ابتدا) خودانگیخته بود، اما بتدریج از یک بخش جبهه به تمامی صحنه‌های جنگ گسترش یافت و بدین ترتیب در راهی به روی آگاهی سیاسی، به روی گذار به یک برادری آگاهانه گشود. علاقه لنین به نوع دوم خودانگیختگی، یعنی خودانگیختگی اعتراض، به این نتیجه منجر

می‌شود که روانشناسی اعتراض‌تشنه آگاهی است ، خواه این آگاهی ایدئولوژی بورژوازی باشد و خواه علم اصیل سوسیالیزم پرولتاریایی . لیکن روانشناسی اعتراض یا خودانگیختگی فوق‌الذکر نه هیچ‌وجه برتری آگاهی علمی را نسبت به ایدئولوژی غیرعلمی از پیش تعیین نمی‌کند . بعکس همانگونه که لنین خاطر نشان می‌سازد ، تکامل خودانگیخته جنبش کارگری ، به تبعیت از ایدئولوژی بورژوازی منجر می‌شود . اگر چه تئوری سوسیالیستی به کارگران نزدیکتر است ، اگر چه کارگران تئوری سوسیالیستی را بهتر درک می‌کنند ، لیکن ایدئولوژی بورژوازی نیز کهنسال و پرداخت شده است و وسایل اشاعه بی‌اندازه وسیعی در اختیار دارد . به این دلیل است که " هرگونه جبهه‌سای در برابر جنبش خودانگیخته طبقه کارگر ، هرگونه دست‌کم‌گرفتن نقش " عنصر آگاه " ، نقش سوسیال دموکراسی کاملاً " مستقل از تمایل عامل آن ، به معنی تقویت تأثیر ایدئولوژی بورژوازی بر کارگران است " .

این است بطور خلاصه ، دیالکتیک ایده‌های لنین در مورد روانشناسی خشم و اعتراض خودانگیخته . اگرچه او خودانگیختگی رزمینه‌ساز آگاهی سوسیالیستی می‌داند ، لیکن آن را مورد حمله قرار می‌دهد و جبهه‌سای در برابر آن را محکوم می‌کند ، چرا که خودانگیختگی در چنین حالتی " محیط‌رشد " ایدئولوژی بورژوازی است . خودانگیختگی ، هم می‌تواند برای انقلاب یک تکیه‌گاه موثر باشد و هم به صورت مانعی برسرراه آن قرار گیرد . لنین می‌نویسد : اغلب گفته می‌شود که طبقه کارگر بطور خودانگیخته به طرف سوسیالیزم جذب می‌شود . این (حرف) کاملاً " درستی است ، بشرط آنکه تئوری سوسیالیستی عمیق تر و صحیح تر از هر تئوری دیگر علل فقر طبقه کارگر را آشکار گرداند . کارگران خیلی ساده می‌توانند آن (سوسیالیزم) را جذب کنند ، باز بشرط اینکه این تئوری خود تسلیم خودانگیختگی نشود ، بشرط اینکه این تئوری خودانگیختگی را تابع خویش سازد

طبقه کارگر بطور خودانگیخته به سمت سوسیالیزم جذب می‌شود ، با این وجود ایدئولوژی بورژوازی که رایج‌ترین و . . . (ایدئولوژیهاست) ، حتی به میزان زیادتری ، خود را بطور خودانگیخته بر طبقه کارگر تحمیل می‌کند " .

آنچه که گفته‌آمد بیانگر آن است که روانشناسی اجتماعی و ایدئولوژی خودانگیختگی و آگاهی ، ناآگاهی و علم ، دو قطب متضادند و متقابلاً در یکدیگر

نفوذ می کنند . آگاهی بر قلمرو و پدیده های اجتماعی - روانشناسانه خودانگیزته و ناآگاهانه که بهرحال تابع ایدئولوژیست ، در سال ۱۹۵۱ برای پاسخگویی به سؤال " چه باید کرد؟ " ضرورت پیدا کرد و بعدها نیز در سراسر فعالیت بعدی لنین ضرورت خود را حفظ نمود .

۱۱۱. جنبه روانشناسانه رابطه بین پیشاهنگ و توده ها

آنچه که لنین در مورد روانشناسی اجتماعی بیان می دارد ، در تحلیل نهایی بر تحقق یک وظیفه متمرکز است و آن عبارتست از ارزیابی شرایطی که حزب در آن فعالیت انقلابی خود را به انجام می رساند ؛ ارزیابی زمینه اجتماعی - روانشناسانه شعارهای حزب و بدین وسیله ارزیابی میزان تأثیر تلاشهای آن . لنین هرگز از توجه به فروکش و سیلان انرژی انقلابی و گاهی اوقات ، همانگونه که خود می نویسد ، از " افسردگی و بی تفاوتی " در میان اقشار مختلف پرولتاریا و دهقانان که به وضعیت سیاسی عام آنان بستگی دارد ، غافل نمی ماند . او رشته و وضعیتها را می بیند که در مقابل چشمانش رژه می روند : از " یکدوره " افت فوق العاده انرژی توده ها " پس از اعتلای انقلابی سال ۷-۱۹۰۵ گرفته تا پیش بینی پیروزی در سال ۱۹۱۸ ، " اگر که تغییر ضروری در خلق و خوی خلق پدید آید " ، این تغییر در حال گسترش است و شاید به زمان زیادی نیاز داشته باشد ، ولی بالاخره فرا خواهد رسید و در آن هنگام است که توده عظیم خلق دیگر آنچه را که امروز می گوید نخواهد گفت " . و در این رابطه حزب همواره شیوه های خود را با تکامل جاری امور منطبق می سازد . آنچه که گفته شد یکی از جنبه های آموزش لنین در مورد رابطه حزب با توده ها و طبقات است . اگر چه این جنبه روانشناسانه با بسیاری از عوامل دیگر درهم تنیده است ، ولی ما در اینجا صرفاً " همین جنبه را مورد بررسی قرار می دهیم .

رابطه بین پیشاهنگ سازمان یافته و بقیه توده ها نمونه ای است از دیالکتیک

لنینی .

لنین در درجه اول تأکید می کند که عالی ترین و انقلابی ترین پیشاهنگ ، آبدیده ترین حزب طبقه کارگر ، چیزی نیست جز قطره ای از اقیانوس خلق . و اگر اقیانوس آرام باشد پیشاهنگ را توانی نیست . لنین می نویسد : " عالی ترین پیشاهنگ صرفاً بیانگر

آگاهی طبقاتی، اراده، شور و تخیل دهها هزار نفر است، در حالی که، در لحظه خیزش بزرگ، در لحظه اعمال تمامی ظرفیتهای بشری، انقلابات توسط آگاهی طبقاتی، اراده، شور و تخیل دهها میلیون نفر که حادثترین مبارزه طبقاتی آنان را به عمل کشانده است، صورت می‌گیرد. لنین هرگز وحشتی نداشت از اینکه در دوره‌های تعالی انقلابی، اذهان را به دنباله روی حزب از تغییرات روانشناسی انقلابی توده‌ها متوجه سازد. او می‌نویسد: "نهم ژانویه ۱۹۰۵ ذخیره انبوه انرژی انقلابی پرولتاریا و نیز عدم کفایت کامل سازماندهی سوسیال دموکراتیک را بخوبی آشکار ساخت." پاسخ عقلی و بلاواسطه لنین به مسأله رشد سریع کارگران و دهقانانی که بعد از حوادث ۱۹۰۵ (زمانی که تظاهرات مسالمت آمیز کارگران با گلوله پاسخ داده شد) تا سطح زندگی سیاسی و انقلابی ارتقاء یافته بودند چنین بود: "... ما می‌بایست به میزان قابل ملاحظه‌ای اعضای حزب و تمامی سازمانهای وابسته به حزب را افزایش دهیم تا بتوانیم سیل انرژی انقلابی عمومی را که صد بار نیرومندتر شده است تا حدودی از تنزل بازداریم." در یکی از نامه‌های همان دوره لنین می‌گوید که با توجه به مقیاس غول آسای جنبش "در شرایطی که حزب مخفی است، هیچ کمیته مرکزی‌ای به تنهایی نمی‌تواند حتی از عهده انجام یکپهزارم درخواستهایی که از آن بعمل می‌آید، برآید" و اضافه می‌کند که او به سهم خود مایل است قیام تا بهار به تعویق افتد، و می‌افزاید "اما در آنموقع، دیگر کسی از ما چیزی نمی‌پرسد." او عقیده داشت که تشکیل یک کنگره برای تدارک قیام "بر اساس تجارب عقلی دست اندرکاران پراساس خلق و خوی توده‌های طبقه کارگر" ضروری است. او تأکید می‌کرد که حزب دنباله‌رو عمل پرتوان توده‌هاست: "وقایع نشان می‌دهد که ما نه با قیام توده‌های نامتمدن، بلکه با قیام توده‌هایی که از نظر سیاسی آگاهند و قادرند مبارزه‌ای سازمان یافته را در پیش گیرند، سروکار داریم... ما می‌بایست خلق و خوی پرولتاریا را مورد تحقیق قرار دهیم و تعیین کنیم که آیا کارگران خود را برای مبارزه و رهبری آن آماده می‌بینند یا نه." پس از مدتی لنین خاطر نشان ساخت که، حوادث مسکو مجدداً "نشان داد" که ما هنوز تمایل داریم که فعالیت انقلابی توده‌ها را دست کم بگیریم. او فعالیت خودانگیخته طبقه کارگر را در دوره‌های بعد نیز مورد ستایش قرار داد، مثلاً "در سال ۱۹۱۹، به هنگام اعلام این مطلب

که سیستم شوروی فقط در سابه، حمایت صمیمانه اکثریت مردم در نواحی روستایی وجود دارد، چنین اظهار نظر کرد: " ما این حمایت را بدست آوردیم، زیرا که کارگران خود، بدون آنکه حتی به ذهن ما هم خطور کند، به هزاران طریق با تهیدستان روستا ارتباط برقرار کردند."

اما این فقط یک وجه دیالکتیک است. لنین حزب را نه تنها در دوران انفجار به فعالیت سیاسی رهنمون می شد، بلکه آن را در دوره های آرامش، یعنی در دوره هایی که تبلیغ سیاسی می تواند بخش های بزرگی از خلق را بیدار کند، نیز به سمت عمل سوق می داد. یک نکته در این جا می بایست خاطر نشان شود و آن اینکه، پیشاهنگ به این علت پیشاهنگ نامیده می شود که شور و شوق توده ها را برمی انگیزد و آنگاه آنان را رهبری می کند. لنین می نویسد: " اغلب اتفاق افتاده است که در لحظات تعیین کننده در زندگی ملتها حتی دسته های پیشروی کوچکی از طبقات پیشرو که سایرین را با خود کشیده اند، توده ها را با آتش شور و شوق انقلابی مشتعل کرده و پیروزیهای تاریخی برجسته و شگفت آوری کسب نموده اند." این نقش پیشاهنگی علاوه بر ترویج تئوری پیشرو، اشاعه شور و شوق و مشتعل ساختن احساسات انقلابی را نیز در بر می گیرد. " لنین می نویسد: " تمامی تغییرات سیاسی بزرگ از طریق شور و شوق پیشاهنگانی بعمل آمده است که توده ها به گونه ای خودانگیخته و نه کاملاً آگاهانه، از آن ها پیروی کرده اند." و در جای دیگر می گوید: وقتی که در سال ۱۹۰۵ حزب شیوه های فوق پارلمانی مبارزه را مطرح کرد، این دعوتی بود از طرف کسانی که " بواقع پیشاپیش توده ها پیشاپیش میلیونها کارگر و دهقان مبارز حرکت می کردند. این واقعیت که توده های میلیونی دعوت حزب را پاسخ گفتند ثابت می کند که شعار آن عیناً صحیح بود، و ثابت می کند که این شعار نه صرفاً بیانگر معتقدات مشتی انقلابی است، بلکه نمایش وضعیت بالفعل و خلق و خوی و خلاقیت توده هاست." لنین در سال ۱۹۱۶ نوشت که توده ها بطور غریزی احساس کردند که حق با ما است. به عبارت دیگر شعارهای حزب بر زمینه اجتماعی - روانشناسانه مناسب نشست و بر منافع عینی توده ها منطبق شد. این است منبع نیروی " حزب بلشویک". و در سال ۱۹۱۷ تأکید می کرد: " ما و تنها ما هستیم که تغییر خلق و خوی توده ها و بعلاوه چیزی بسیار مهمتر و عمیق تر از آن، یعنی منافع اساسی توده ها را به

حساب می آوریم " ، و ادامه می دهد که بلشویکیها بخاطر تأمین منافع توده ها و سوق دادنشان به عمل انقلابی ، شووینیسیم را رد کردند و در این راه "تغییر خلق و خوی آنها را نه برای تمکین غیراصولی درمقابل آن ، بلکه به منظور دست یازیدن به مبارزه ای اصولی برای گسست کامل از شووینیسیم اجتماعی " مورد استفاده قرار دادند . همانگونه که مشاهده می شود ، لنین از اینکه به دنبال روانشناسی توده ای کشیده شود ، اجتناب می ورزد . او این امر را به وضوح بیان می دارد : " طبیعتاً ما به هر چیزی که توده ها می گویند تسلیم نخواهیم شد ، چرا که توده ها نیز بعضی اوقات ، به ویژه در ایام فرسودگی و خستگی استثنایی حاصل از سختیها و رنجهای بیش از حد به احساساتی تسلیم می شوند که به هیچوجه پیشرو نیست . "

اینست دیالکتیک رابطه بین توده ها و پیشاهنگ در قاموس روانشناسی ، یا همانطور که لنین " در چه باید کرد ؟ " می گوید (رابطه) بین جماعت و انقلابیون حرفه ای . حزب می بایست همیشه با توده ها باشد . " می بایست به جایی برود که توده ها می روند و در هر گام سعی کند آگاهی آنان را در جهت سوسیالیسم پیش برد . " حزب به این علت رهبری را بدست می آورد که همیشه به توده ها مومن است به توده ها الهام می بخشد و آنان را هدایت می کند . اما نمی بایست فراموش کرد که تاریخ در درجه اول و بیش از همه توسط توده ها ساخته می شود . لنین در سال ۱۹۰۵ نوشت که طبقه کارگر بطور غریزی تشنه عمل انقلابی آشکار است و حزب می بایست قیام را هدف قرار دهد ، به این معنا که پرولتاریا را رهبری کند و نه اینکه به دنبال وقایع کشانده شود و در سال ۱۹۱۷ خاطر نشان ساخت که تنها نیروی واقعی ای که تغییری ببار می آورد انرژی انقلابی توده هاست . این انرژی در ترویج ، تبلیغ و سازماندهی احزابی که پیشاپیش انقلاب در حرکتند ، و نه اینکه لنگ لنگان به دنبال آن کشیده می شوند ، تجلی می یابد . " سوسیالیسم را نمی توان از بالا مقرر نمود ، روح سوسیالیسم مغایر برخورد مکانیکی و بوروکراتیک است . سوسیالیسم خلاق و زنده فقط و فقط محصول توده هاست . " پس از آنکه انقلاب اکتبر مواضع سیاسی و اقتصادی کلیدی را در اختیار پرولتاریا قرار داد ، لنین هیچگاه در جذب آرزوی دهقانان دایر بر تقسیم مساوی زمین تردید به خود راه نداد . " تجربه ، بهترین آموزگار است . بگذار دهقانان این مسأله را از یکطرف حل کنند و ما آن را از طرف دیگر . تجربه ما را مجبور خواهد کرد که در جریان

عمومی کار خلاقه انقلابی، در ساختمان اشکال نوین دولتی، به یکدیگر نزدیک شویم. می‌بایست تجربه راهنمای ما باشد. می‌بایست به استعداد های خلاقه توده‌ها آزادی کامل بدهیم.

و سرانجام بخاطر بیاوریم که چگونه لنین در سال ۱۹۱۸ به نفع یک دوره تنفس سیاسی استدلال می‌نمود: بلشویکها خلق را ترغیب نمودند و او را از چنگال ثروتمندان بدرآوردند، ولی نابسامانی اقتصادی، گرسنگی و آثار جنگ " بطور اجتناب ناپذیر خستگی فوق العاده و حتی فرسودگی بخش های وسیعی از زحمتکشان را ببار آورده است. این مردم مصرانه خواستار یک دوره تنفسند و جز این نیز چاره‌ای ندارند."

همانگونه که ملاحظه می‌کنیم لنین حزب را نه در رابطه با خود حزب، بلکه از نقطه نظر وضعیت در رابطه با نیروی تعیین کننده و سازنده تاریخ، یعنی توده های زحمتکش مورد ارزیابی قرار می‌دهد. این در واقع تنها معیار ممکن برای ارزیابی حزب، چه از نقطه نظر پراتیک سیاسی و چه از نقطه نظر تاریخ است. لنین می‌نویسد: " هر نکته انحرافی در موضع احزاب، بلافاصله آنها را در جایی که مستحق آنگند، فرود خواهد آورد". او که چنین نقطه نظری در مورد رابطه حزب و توده‌ها را نقطه حرکت خویش قرار داد، نه تنها به روانشناسی توده‌ها، بلکه به روانشناسی اعضای حزب نیز توجه بسیار معطوف می‌داشت و گاه آن را به شدت مورد انتقاد قرار می‌داد.

او به هنگام انتقاد از کمیته مرکزی بخاطر کمبودهای روانشناسانه آن بیان می‌دارد که این کمبودها اثر مستقیمی بر سیاست دارد، چرا که در مبارزه سیاسی هر وقفه‌ای مرگبار است.

در نامه‌های مربوط به دوره مذکور او تأکید می‌کند که هرگونه مشاجره لفظی، حتی جزئی‌ترین مشاجرات، در بین اعضای حزب در خارج، می‌بایست قطع شود، و بعد از انقلاب، (از این نظر)، حتی دقیق تر هم می‌شود. او در سال ۱۹۲۲ نوشت: " قدرت اقتصادی که در دست دولت پرولتاریایی روسیه است، برای تأمین گذار به کمونیسم کاملاً کفایت می‌کند. پس چه چیز کم داریم؟ روشن است که آنچه کم داریم فرهنگ است، فرهنگ در میان آن قشری از کمونیستها که وظایف اداری راه انجام می‌رسانند."

لسن در مورد پرستیز ایدئولوژیک و روانشناسانه حزب و نمایندگانش در میان خلق کلمات تکان دهنده‌ای پیدا می‌کرد. در سال ۱۹۰۷ پس از جدایی از "منشویکها" نوشت: "ضروری بود که حس تحقیر و تنفر و بیزاری توده‌ها نسبت به این مردمانی که از عضویت در یک حزب واحد خودداری ورزیدند، برانگیخته شود." این گفته، خود گواه صادقی است بر میزان اهمیتی که او برای احساس توده‌ها در مورد "بلشویکها" قائل بود. لنین حق داشت، وقتی که به هنگام اشاره به بیانیه سومین انترناسیونال کمونیستی می‌گفت که ترویج و تبلیغ حزب همیشه "تشبث به عواطف توده‌هاست". آنچه که بیانیه‌ها و شعارهای حزب را نیرومند می‌سازد، عامل فوق‌الذکر و نیز عینیت و اساس علمی این شعارها و بیانیه‌هاست. این امر در مورد شعار تبدیل شوراها به ارگان قیام یارگان قدرت انقلابی نیز صادق است. لنین می‌نویسد: "شوراها جدا از این وظیفه صرفاً بازچه‌هایی هستند که ضرورتاً به بی‌تفاوتی و بی‌حسی و یأس توده‌ها منجر خواهند شد، توده‌هایی که طبیعتاً از تکرار بی‌پایان تصمیمات و اعتراضات بیزار شده‌اند". توان حزب به این امر بستگی دارد که کار تبلیغی‌اش تا چه حد قابل درک و مفهوم است و نیز تا چه حد می‌تواند سرمشق توده‌ها قرارگیرد. لنین می‌نویسد: "آنچه که از ما انتظار می‌رود، ترویج بوسیله سرمشق است. می‌بایست برای توده‌های غیر حزبی سرمشق و نمونه‌ای قرار داد". در سال ۱۹۱۸ خواست لنین این بود که تبلیغ توده‌ای در ایالات قحطی زده، چپ در میان کارگران و چه در میان دهقانان، افزایش یابد.

آنچه که در زیر می‌آید نمونه دیگریست از میزان اهمیتی که لنین برای روانشناسی و جنبه اجتماعی-روانشناسانه فعالیت حزب قائل بود. او که در سال ۱۹۱۹ در یک میتینگ، درباره پیروزیهای ارتش سرخ در ناحیه "دن"، سخن می‌گفت، این پیروزیها را فقط و فقط نتیجه افزایش کار فرهنگی و آموزشی حزب در صفوف ارتش می‌دانست: "این امر تغییر روانشناسانه‌ای ببار آورد و بالنتیجه ارتش سرخ ما، ناحیه "دن" را برایمان متصرف شد". بی‌گیری تغییرات روانشناسانه و بعلاوه ایجاد این تغییرات، این است وظایف دوگانه احزاب از نقطه نظر روانشناسی اجتماعی، در هدایت توده‌ها، در تحقق وظایف انقلابی و ساختمان سوسیالیسم.

۱۷. انباشت شورائنتلایی

میزان علاقه لنین به پروسه ها و پدیده های اجتماعی - روانشناسانه پیش از انقلاب سوسیالیستی اکبر و بعد از آن ، متفاوت است . قبل از پیروزی ، روانشناسی - اجتماعی لنینیستی به هیچوجه با آموزش کمونیستی توده ها کاری نداشت . لنین این جریان را فریب کارگران توسط احزاب و رهبران " انترناسیونال دوم " قلمداد می کرد . نا زمانیکه شرایط اجتماعی - اقتصادی سرمایه داربست و طبقه کارگر تحت ستم بورژوازی قرار دارد (و بعضی اوقات بشیوه هایی بسیار آراسته) ، این ایده که اکثریت می تواند معتقدات عمیق سوسیالیستی کسب کند ، چیزی بیش از یک کلاهبرداری نیست . لنین می گوید که در واقع تنها پس از سرنگونی استثمارکنندگان و صرفاً " درپروسه " عملی یک مبارزه حاد طبقاتی است که توده های رنجبران و زحمتکشان می توانند آموزش یابند ، تربیت شوند و حول پرولتاریا سازمان داده شوند ، پرولتاریایی که تحت نفوذ و هدایت آن می توانند از شرتامی خودخواهیها ، پراکندگیها ، مفاسد و معایبی که حاصل مالکیت خصوصی است رهایی یابند ، تنها در این هنگام است که آنها به وحدتی آزاد از کارگران آزاد مبدل خواهند شد .

نقطه نظرهای لنین راجع به روانشناسی اجتماعی ، در دوره قبل از انقلاب اکبر ، فقط و فقط در خدمت تحقق یک وظیفه حیاتی قرار داشت . تحت سیستم سرمایه داری مطلقه هدف تنها این بود که تمامی احساسات انقلابی در یک جریان واحد گرد آوری شده و با هم درآمیزند و بدینوسیله تعالی انقلابی تأمین شود و تأثیرات بازدارنده خنثی گردد . لنین در سال ۱۹۲۰ گفت : " این وظیفه نسل پیشین بود که بورژوازی را سرنگون کند . . . نفرت از بورژوازی را در توده ها برانگیزاند و آگاهی طبقاتی و توانایی متحد ساختن نیروهای خود را (در آنان) پرورش دهد . "

این پروسه ای مستقیم نیست . از یکسو، همانگونه که انقلاب ۱۹۰۵ نشان داد " حاکمیت طولانی و بلامنازع حکومت خودکامه آنچنان انرژی انقلابی ای در میان مردم انباشته است که شاید هرگز در تاریخ دیده نشده است " . اما از سوی دیگر مردم جزئی از جامعه سرمایه داری اند و بنابراین از کمبودها و نقاط ضعف آن فارغ نیستند . مردم در عین حال که در راه سوسیالیزم می جنگند با کمبودهای خودشان - که گاهی بدان تسلیم می شوند - نیز در مبارزه اند . بدین ترتیب در آغاز " جنگ جهانی اول " بورژوازی در همه جا موقتا " بر پرولتاریا غلبه کرد و آن را به سیلاب تیره و تار و گل آلود ناسیونالیسم و شووینیسیم سوق داد ، اما در تحلیل نهایی گرایش اساسی راه خود را گشود .

جوهر این گرایش اساسی درک روانشناسانه و دم افزون این واقعیت است که جامعه موجود به دو اردوگاه آنتاگونیستی ، به " ما " و " آنها " تقسیم شده است . لنین این موضوع را در قطعه زیر به روشنی تشریح می کند : " این عضو طبقه ستمدیده ، اگرچه حتی یکی از کارگران پردرآمد و کاملا " روشنفکر باشد آنچنان با سهولت و آنچنان بی پرده ، با آنچنان قاطعیت و آنچنان صراحت شگفت انگیزی از نقطه نظر نگرش ، به اصطلاح معروف " با شاخ گاو در می افتد " که ما روشنفکران درست به همان اندازه که ستارگان آسمان از یکدیگر دورند ، از آن دوریم . کل جهان به دو اردوگاه تقسیم شده است : " ما " ، زحمتکشان و " آنها " ، یعنی استثمارکنندگان ...

" این وضعیت فوق العاده پیچیده حاصل از انقلاب عجب چیز دردناکی است ، این است احساس و تفکر یک روشنفکر بورژوا " . ما قدری گلوی آنها را فشردیم ، آنها دیگر جرأت نمی کنند که مثل سابق بر ما آقائی کنند . ما باز هم بیشتر گلویشان را خواهیم فشرد و یکسره خفه شان خواهیم کرد ، این است احساس و تفکر یک کارگر .

ما باز هم در جای دیگر تأثیر تئوریک فرمول مختصر لنین در مورد اصل " ما و آنها " را بر روانشناسی اجتماعی به مثابه ، یک علم مورد مطالعه قرار خواهیم داد . این اصل اساسا " شاخصی عینی برای سنجش بلوغ کامل روحیه انقلابی کارگران است . به مجرد اینکه مفهوم " ما و آنها " پدید می آید ، رویارویی نهایی و تعیین کننده اجتناب ناپذیر می شود . لنین می نویسد : " عزم طبقه کارگر ،

دست یازی خلل ناپذیرش به شعار " مرگ آری، تسلیم نه " نه تنها یک عامل تاریخی، که عاملی تعیین کننده و پیروزی بخش است ". این شعار پرولتاریا را به سمت مبارزه مسلحانه و پیروزی نظامی سوق می دهد ". طبقه تحت استثمار که برای دستیابی به اسلحه، برای یادگیری طرز استفاده از آن و برای مسلط شدن به هنر نظامی تلاشی به خرج نمی دهد، طبقه ای از رجالگان خواهد بود."

اگر چه لنین معتقد بود که رهایی کامل روحیات توده ها از میراث سرمایه داری فقط پس از انقلاب سوسیالیستی ممکن است، با این وجود مبارزه انقلابی و خود انقلاب را به مثابه آموزگاران توانای توده ها قلمداد می کرد.

آموزش واقعی توده ها به هیچوجه از مبارزه انقلابی... آنها جدایی پذیر نیست. تنها مبارزه، طبقه-تحت استثمار را آموزش می دهد. تنها مبارزه شکوه توانش را بر او آشکار می گرداند، افقیهایش را می گستراند، تواناییهایش را می افزاید، ذهنش را روشن می کند و اراده اش را پولادین می سازد ". لنین می گوید که: وقتی یک جنگ انقلابی توده های ستمدیده را جذب می کند و علاقمند می سازد، به همراه خود توانایی و استعداد معجزه آفرینی ببار می آورد. این امر نه تنها در مورد پرولتاریا که انقلابی ترین طبقه است، بلکه در مورد دهقانان نیز صادق است. لنین به هنگام صحبت از انقلاب ۷-۱۹۰۵ می گفت: " این انقلاب از توده ای از موزیکهای منکوب شده توسط بردگی مشئوم فئودالی برای اولین بار در تاریخ روسیه، مردمی بوجود آورده است که حقوق خود را می فهمند و به قدرت خود پی برده اند."

اما تا آنجا که انقلاب، در شرایط ماقبل انقلابی و صلح آمیز، اثری معکوس بر روانشناسی توده ها اعمال نمی کند، تمامی مطالعات اجتماعی-روانشناسانه لنین تابع یک مساله است و آنهم ارزیابی کامل و وحدت نیروهای بالقوه ایست که می توانند مستقیم و غیرمستقیم به انقلاب کمک کنند. وظیفه عبارتست از اینکه تمامی جویبارها، تمامی جریانات جدا از هم و تمامی قطرات جداگانه اعتراض در هم آمیخته شوند. البته مقدمات " می بایست بر اشتراک عینی منافع تکیه نمود ولی آنچه که بطور عاجل مورد نظراست، جنبه ذهنی و روانشناسانه، قضیه است. لنین مطلب را این چنین تبیین می کند: " می توان گفت، گردآوری و تمرکز تمامی این قطرات و جویبارهای خشم عمومی، بیش از حد تصور ما، به وسیله"

شرایط زندگی روسیه فراهم آمده است. و تمامی آن می‌بایست در یک سیلاب واحد و غول آسا ترکیب شود."

علم انقلاب لندن بر این امر متمرکز است که تمامی نشانه‌های ناآرامی و حتی نامحسوس نرس جریانی را که می‌توانند در اردوگاه انقلابی ادغام شوند بی‌گیری نماید. لندن در اوایل سال ۱۹۰۱ نوشت که: "ناآرامی عمومی در در میان تمام خلق روسیه در حال رشد است... و این وظیفه ماست که به مثابه سوسیال دموکراتهای انقلابی به آنها (روشنفکران پیشرو طبقه کارگر) بیاموزیم که چگونه جرعه‌های اعتراض اجتماعی را که گاه در این یا آن نقطه ظاهر می‌شوند مورد استفاده قرار دهند."

وظیفه مهمتر عبارت از این است که طغیانهای فراوان ناراضی و خشم در میان طبقه کارگر، یک کاسه شوند. لندن با دپدی عمیق تأثیرات روانشناسانه تجلیات^۱ یک گروه از کارگران بر کارگران دیگر را توصیف می‌کند. "کارگران کارخانه‌های مجاور علی‌رغم تمامی رنج‌هایی که اعتصابات با خود به همراه می‌آورد، وقتی که می‌بینند رفقایشان خود را درگیر مبارزه کرده‌اند شهادت دوباره‌ای کسب می‌کنند. اغلب کافی است که یک کارخانه اعتصاب کند تا بلافاصله در تعداد زیادی از کارخانجات اعتصاب شروع شود. و که اعتصابات چه تأثیر بزرگی بر روحیه می‌گذارند. و که چگونه بر کارگرانی که می‌بینند رفقایشان از بردگی سرباز زده‌اند و حتی اگر بطور موقت هم شده با ثروتمندان در یک ردیف قرار گرفته‌اند تأثیر می‌گذارند."

لیکن این سرایت حالات به هیچوجه تنها و تنها گسترش خلق و خو و اعمال نیست، بلکه گذار به یک سطح عالیت‌تر نیز هست. لندن می‌نویسد: "وقتی که جنبش در مرحله اولیه^۲ خویش است، اعتصاب اقتصادی اغلب این تأثیر را دارد که عقب مانده‌ها را بیدار می‌کند و بها می‌دارد، جنبش را عمومی می‌کند و آن را به سطحی عالی‌تر ارتقا می‌دهد." او در مورد تأثیر اعتصابات کارگران بر دهقانان چنین می‌گوید: "تنها و تنها امواج اعتصابات تسوده‌ای بود که نوده‌های وسیع دهقانی را از خواب گرانبارشان بدرآورد. کلمه "اعتصابی" در

۱) Manifestations

میان دهقانان معنای کاملاً "جدیدی پیدا کرد : مضمون آن یک شورشی ، یک انقلابی بود ، اصطلاحی که قبلاً " با کلمه دانشجویان بیان می شد ، لیکن دانشجویان از طبقه متوسط بود ، به " دانش آموختگان " و " اعیان " تعلق داشت و لذا برای خلق بیگانه بود ، در صورتیکه " اعتصابی " از مردم بود ، او به طبقات تحت استثمار تعلق داشت . " تأثیر فوق الذکر (تأثیر اعتصابات کارگران بر دهقانان) ، همراه با ظهور مجموعه درهم پیچیده ، " ما و آنها " در روانشناسی عمومی ، موثر واقع می شود .

پیوندهای ظریفی از قبیل ترجیح مشخص کلمه " اعتصابی " به کلمه " دانشجویان " حالت روانشناسانه اشتراک بین کارگران و دهقانان و مفهوم مشترک آنان را از تقابل با اربابان فراهم می آورد ، اگر چه ریشه های اقتصادی - اجتماعی احساسات انقلابی آنها ماهیتاً متفاوت است .

لنین صرفاً " و صرفاً " در مفهوم سیاسی کلمه ، از خواب گرانبار دهقانان صحبت به میان می آورد و منظورش اینست که دهقانان از جنبش پرولتاریایی بدورند . دهقانان با وقایع سال ۱۹۰۵ با احساس انقلابی کور خود بر خورد نمودند . لنین می نویسد : " دهقان به زمین نیاز دارد و عاطفه انقلابی ، غریزه و احساس ابتدایی خود را از دموکراسی به هیچ طریق دیگری جز دست گذاشتن روی زمینهای ارباب نمی تواند بیان کند . " لنین این صفت روانشناسانه را به ویژگیهای ساخت اقتصادی ربط می دهد . او می نویسد : " در روسیه هنوز بقایای بیشماری از فئودالیسم در میان توده های مردم ، در مناطق روستایی ، و در سیستم ارضی باقی مانده است ، و وجود احساسات انقلابی بی واسطه و ابتدایی در میان دهقانان و نیز در میان کارگران که ارتباط نزدیکی با دهقانان دارند ، از همین جاست . " و با تفصیل بیشتری چنین می گوید : " این احساس انقلابی بیش از آنکه مبین آگاهی طبقاتی پرولتاریایی باشد ، بیانگر " اعتراضی " است که در میان دهقانان و کارگران مشترک است . " " منشویکها " نیز مانند " اکونومیستها " به روانشناسی اجتماعی ، حداقل در حرف ، توجه می کردند ، اما برای آنها تفاوت روانشناسانه کارگران و دهقانان فقط دلیلی است به نفع دگم آنها دائر بر اینکه هیچگونه

اتحاد انقلابی پیگیر بین طبقه کارگر و دهقانان ممکن نیست. آنها پس پرولناریا و دهقانان دیواری به عظمت دیوار چین می‌کنند و بهمین دلیل هیچک از نئوربهای آنها نمی‌تواند احساسات کارگران و دهقانان را در بیکره‌ای انقلابی همراز نماید.

لنین ثابت کرد که این مفاهیم دگم منافی مارکسیسم است. برای او آشکار بود که در روسیه نیز مانند بسیاری از کشورهای دیگر، انقلاب تنها و تنها از طریق اتحاد تمام نیروهای ناراضی و خشمگین، پیروز می‌شود. تجزیه نیروها صرفاً به این دلیل که دگماتیستهای پشت میز نشین چنین تعبیر کرده‌اند، که این تجزیه ضروری است، در واقع خیانت به انقلاب است. لیکن اتحاد موثر کارگران و دهقانان در تلاش انقلابیشان، علاوه بر شناخت خصوصیات مشترک آنها، آگاهی برصفاً خاصشان را نیز ضروری می‌سازد، تا کارگران بتوانند بر توده‌های دهقانی تأثیری روانشناسانه اعمال کنند. توصیفی که لنین از صفتهای روانشناسی دهقانی ارائه می‌دهد جدی و واقعی است: "دهقانان آرام شده‌اند، همانگونه که بچه‌ها آرام می‌شوند... آنها چگونه فریب خوردند؟ با وعده‌های دروغین". مادر طرح لنین راجع به دیدگاه دهقانی "لئو تولستوی" جنبه "غیر انقلابی و ارتجاعی روانشناسی دهقانی را مشاهده کردیم. لنین حتی به هنگامی که از کیفیات انقلابی (روانشناسی دهقانی) صحبت می‌کند، پست‌تر بودن آن نسبت به روانشناسی پرولناریایی را مشخص می‌نماید. او خاطر نشان می‌سازد: "طبیعتاً" انسجام سازمان یافتگی و آگاهی طبقاتی در میان دهقانان بسیار کمتر از کارگران تکامل یافته است. بدین ترتیب هنوز یک حوزه تقریباً "دست نخورده برای کار آموزش سیاسی جدی و ارزشمند باقی مانده است. آنچه که گفته آمد نشان می‌دهد که لنین مسأله را غیرقابل درمان نمی‌داند، اما دهقانان، از جمله دهقانان بی چیز همیشه و در تمامی کشورها ثابت کرده‌اند که در مبارزه شان بخاطر آزادی و سوسیالیسم ناپیگیرتر از کارگرانند".

مطالعات لنین از یک هدف تبعیت می‌کند و آن کشف تمامی عوامل، از جمله عوامل روانشناسانه‌ای است که نه تنها کارگران و دهقانان را نسبت به یکدیگر بیگانه نمی‌کند، بلکه در خدمت اتحاد آنان در عمل انقلابی مشترکشان قرار می‌گیرد. برای نمونه آنچه را که به هنگام تیرگی نسبی روابط حکومت پرولناریایی

شوروی و دهقانان در سال ۱۹۲۱، آرامش خاطر لنین را فراهم آورد در زیر می‌آوریم. لنین یادآوری می‌کند که یکی از دهقانان که مایل نبود با حکومت شوروی در یک صف قرار بگیرد وقتی که "دهقانان بی چیز ناحیه اش او را "بورژوا" خواندند "احساس تحقیر کرد" و این کلمه را یک توهین، ... یک کلمه ننگ آور دانست ... این کلمه همه چیز معنا می‌دهد: (این کلمه) اساس کار ترویجی و تبلیغی ما و پایه تأثیر است که طبقه کارگرا از طریق دولت اعمال نموده است. " لنین این امر را یکی از دلایل بی‌شماری می‌دانست که طبق آن طبقه کارگر حمایت اکثریت دهقانان بجز کولاکها و رباخوران را پشت سر خویش دارد. این نکته که به ظاهر صرفاً "روانشناسانه است، مشخص‌کننده مرحله معینی در ایجاد یک گروه "ما" دهقانان و کارگران از یکسو، در مقابل گروه "آنها" یعنی بورژوازی است. همانطور که مشاهده می‌شود، لنین کوچکترین امکانات انقلابی، کوچکترین نارضایی و اعتراض ناآگاهانه و خودانگیخته را حتی در سالهای اشکال ابتدایی مبارزه انقلابی و در ایام ارتجاع و یأس، به دقت مورد توجه قرار می‌دهد، و این کار صرفاً "بخاطر درهم آمیختن و ازدیاد آنها انجام می‌گیرد. علاقه لنین به پدیده‌های روانشناسی دیگر یعنی سنت‌ها، امور عادی و رسوم، همیشه متوجه این امر است که موانع راه انقلاب را از میان بردارد.

لنین می‌نویسد: "نیروی عادت در میلیونها و دهها میلیون تن، پرتوان‌ترین نیروست". غلبه بر نیروی عادت نه تنها قبل، بلکه بعد از انقلاب نیز مشکل است. مبارزه علیه عاداتی که طی قرون شکل گرفته‌اند، بخصوص آنها که عمیقاً در هر خرده مالک ریشه دوانده است، حتی پس از سرنگونی کامل طبقات استثمارگر، سالها کار پیگیر سازمانی را بخود اختصاص می‌دهد. بنابراین مشکل بتوان تصور نمود که این عاداتها، در دوره تاریک قبل از انقلاب چه بار سنگینی را اعمال می‌کرده است. لنین به هنگام صحبت از نقض قانون اساسی فنلاند به وسیله حکومت تزاری در سال ۱۹۰۱ چنین گفت: "ما هنوز آنچنان برده ایم که برای برده ساختن خلقهای دیگر بکارمان می‌گیرند".

اما لنین در مقایسه با علائم نارضایی و مبارزه، هر اندازه هم که جزئی باشند به خصوصیات روانشناسانه عادت و تسلیم که در بالا به آن اشاره شد توجه بسیار کمتری معطوف می‌دارد. روحیه اعتراض بر روحیه عادت و تسلیم غلبه می‌کند.

در سال ۱۹۰۱ که اعتصابیون کارخانه های ابوخوف (Obukhov) در "پترزبورگ" ایستادگی به خرج دادند، لنین نوشت: " آری، این ستیزها ما را به شرف وامی دارد و به ما شهامت می بخشد؛ چرا که طبقه کارگر با مقاومت خود ثابت می کند که با وضع خود سراسزگاری ندارد؛ که دیگر نمی خواهد برده بماند و یا اینکه زبونانه به قهر و استبداد تسلیم شود." و ادامه می دهد که طبقه کارگر ترجیح می دهد که در حال مبارزه بمیرد تا اینکه همچون یابوی توسری خورده ای به مرگ تدریجی از میان برود.

لنین اظهار می دارد که، بنظر می آید که مردم عادی هنوز خوابند، ولی خوابشان آنچنان سبک است که حتی جریانات کوچکی می تواند باعث تهییج فراوان آنان بشود. لنین در توصیف وقایع قبل از انقلاب ۱۹۰۵ به این حالت متضاد اشاره می کند: " توده های وسیع بهر حال هنوز خیلی ساده اند، خلق و خویشان بیش از حد منفعل، بیش از حد نیک سرشت و بیش از حد مسیح و راست. آنها تقریباً به سرعت بخشم می آیند، هرگونه بی عدالتی، رفتار فوق العاده خشن مأموران، غذای بد و غیره می تواند به انقلاب منجر شود." این مزاج آتشین به هنگامی که لنین وقایع سال ۱۹۰۵ را مستقیماً مورد مطالعه قرار می داد توجه او را بخود جلب نمود: " انتخابات جعلی هرگز توده ها را بحرکت در نخواهد آورد، لیکن یک اعتصاب، یک تظاهرات، شورش در نیروهای مسلح، یک آشوب جدی دانشجویی، قحطی، سربازگیری یا برخوردی دردومای دولتی و غیره و غیره بواقع می تواند توده ها را مداوماً و در هر ساعت بپا دارد."

تمامی اینها چیزی نیستند جز زمانی که، بشرط اتخاذ راهی صحیح، درتهاجم متحد و وسیع تمام نیروهای اجتماعی مخالف سلطنت مطلقه و نظام موجود، با یکدیگر ادغام می شوند. لنین صرفنظر از اعتماد عامیانه و دیرپا به تزار، صرفنظر از دیدگاه اجتماعی ابتدایی، بر اهمیت بیش از حد غریزه انقلابی که اکنون خود را در میان کارگران اعمال می کند، بر اهمیت بیش از حد "اعتراض" و "انرژی" کارگران که سدهای پلیس و ناپختگی و عقب ماندگی بعضی از رهبران را درهم می شکند، تأکید می کند.

او در رابطه با جنگ جهانی اول نیز، از هم گسیختگی مشابهی در عادات و سنن "میلیونها نیمه پرولتر و خرده بورژواراتوصیف می کند، که موقتاً "فرب

شوینیس را می‌خورند، ولی دهشت جنگ نه تنها آنان را وحشت زده و متزلزل می‌سازد، بلکه روشنشان می‌کند، به آنها آموزش می‌دهد، آگاهشان می‌سازد، سازمانشان می‌دهد، آبدیده‌شان می‌کند و برای جنگ علیه بورژوازی کشور "خود" و کشورهای بیگانه آماده‌شان می‌سازد. در سال ۱۹۱۷ لنین در این مورد حتی مطمئن‌تر بود: "خلق روسیه که همیشه بدون کوچکترین زمزمه نارضایی خون خود را نثار کرده است، و همیشه اراده یک حکومت ستمکار را بدون آنکه از اهداف و مقاصد آن هیچگونه اطلاعی داشته باشد، متحقق نموده است، بدون شک... با شجاعت و توان بسیار بیشتری "در راه آرمان سوسیالیزم خواهد جنگید".

در اینجا دو نکته دیگر می‌بایست روشن شود.

براستی در ورای اطمینان لنین به این امر که نارضایی، اعتراض و انرژی مقاومت سرانجام همه را فرا خواهد گرفت، چه چیزی نهفته است؟ اول از همه این واقعیت که سرنوشت پرولتاریا بطور عینی این است که علاوه بر خود تمامی زحمتکشان و کل جامعه را از قید استثمار و تضاد طبقاتی رهایی بخشد و ثانیاً لنین معتقد است که اتوریته طبقه کارگر، اتوریته تجربه انقلابی جهانی را فراهم می‌آورد. او می‌نویسد که، طبقه کارگر به اتوریته نیاز دارد، "پرولتاریای همه کشورها به اتوریته مبارزه جهانی پرولتاریا نیاز دارند". ما برای اینکه بتوانیم برنامه و تاکتیکهای حزب خود را به گونه‌ای مناسب درک کنیم، به اتوریته تئورسینهای سوسیال دموکراسی بین‌المللی نیاز داریم، لیکن مسلم است که این اتوریته هیچ وجه تشابهی با اتوریته رسمی در علم بورژوازی و سیاست پلیسی ندارد.

بالاخره می‌بایست یادآوری کنیم که لنین نه تنها به روانشناسی طبقات پایین، بلکه به روانشناسی طبقات بالا نیز توجه داشت. تجمع تمامی ذرات اعتراض و خشم در یک کران اجتماعی به معنای رشد یک احساس مخالف در کران دیگر است. ببینیم لنین در این باره چه می‌گوید: "اگر بخواهیم کلی صحبت کنیم می‌بایست بگوییم که مرتجعین ما (که مسلماً در برگیرنده کل قشر بالای بوروکراسی است) گزینه سیاسی عالی‌ای از خود بروز می‌دهند. آنها در نبرد با نیروهای مخالف، "انقلابات" عمومی فرقه‌های مذهبی، طغیانها، و انقلابیون به قدری مجربند که همیشه بر اوضاع مسلط بوده و بسیار بهتر از ساده‌لوحان خام‌اندیش و "قدیمی

مسلکان شرافتمند" می فهمند که حکومت خودکامه ، با اتکاء به نفس ، شرافت معتقدات مستقل و افتخار به دانش ، از هر نوع که باشد ، سرسازگاری ندارد. وبدین ترتیب آنچنان آلوده به روحیه چاپلوسی و تملق و رعایت تشریفات حاکم بر هیرارشی دستگاههای رسمی روس هستند که همه کسانی را که به آکاکئیویچ گوگول، و یا اگر بخواهیم تمثیلی جدیدتر ارائه دهیم ، به مردی در چمدان شباهت نداشته باشند ، مورد تحقیر و اهانت قرار می دهند.

۱) Akaky-Akakiyevich

۷. از انقلاب اول روسیه تا انقلاب دوم

اگر مطالعات لنین در مورد روانشناسی اجتماعی بر حسب زمانی تنظیم شوند ، ملاحظه می‌شود که از نظر کمیت به دو مرکز زمانی گرایش دارند : انقلاب ۷-۱۹۰۵ و دوره ای که از ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۲ بطول می‌انجامد . و این دو مرکز دوره‌هایی هستند که لنین ذهنی‌ترین و نهانی‌ترین جنبه‌های زندگی توده‌ها و طبقات را مورد مذاقه قرار می‌دهد . ما تا کنون ملاحظه کرده‌ایم که اگر چه لنین حرفه‌اش روانشناسی نبود ، ولی به مثابه یک سیاستمدار و انقلابی ، روانشناس بود و طبعاً تنها زمانی که امر انقلاب شکل مادی بخود می‌گرفت ، دید روانشناسانه او عمیق‌تر می‌شد . موضوع فقط این نیست که در این اوقات (اوقاتی که امر انقلاب شکل مادی بخود می‌گرفت) علاقه لنین به جنبه‌های روانشناسانه انقلاب فزونی می‌یافت ، بلکه این نیز بود که او عقیده داشت و واقعیتها نیز صحت این عقیده را گواهی می‌دهند ، که انقلابات با تغییرات شکفت انگیز در روانشناسی توده‌های مردم و کل ملت‌ها همراهند . در این هنگام است که هر انقلابی ارزشمند می‌بایست بیش از هر زمان دیگر یک روانشناس باشد . لنین توضیح می‌دهد : " هر انقلاب به معنای یک تحول شدید در زندگی شمار وسیعی از مردمان است . . . و درست همانطور که هر تحول در زندگی یک فرد ، به او فراوان می‌آموزد و تجارب غنی و تأثیرات احساسی بزرگی برایش به ارمغان می‌آورد ، انقلاب نیز در زمانی کوتاه به کل مردم درسه‌های بسیار غنی و ارزشمندی می‌آموزد . طی انقلاب میلیون‌ها و دهها میلیون تن از مردم در عرض یک هفته بیش از یک سال زندگی عادی و خواب آلوده چیز یاد می‌گیرند . "

او این مطلب را در سال ۱۹۱۷ تدوین کرد ، ولی آن را در اوج انقلاب ۱۹۰۵ نیز احساس نمود و نوشت : " در تاریخ انقلابات تضادهایی که طی دهها و صدها سال به حالت بلوغ رسیده‌اند ، آشکار می‌شوند . زندگی به نحو بیسابقه‌ای

برحادثه می‌شود، توده‌هایی که همیشه در سایه ایستاده‌اند و بالنتیجه ناظران سطحی آنان را نادیده انگاشته و حتی تحقیر کرده‌اند، به منابه مبارزین فعال وارد عرصه سیاست می‌شوند این توده‌ها در پرتیک می‌آموزند، و پیش چشم جهانیان نخستین قدمهای آزمایشی خود را بر می‌دارند، راه خود را جستجو می‌کنند، اهداف خود را معین می‌نمایند، خود را و نیز تشویرهای تمامی ایدئولوگ‌هایشان را می‌آزمایند. این مردمان کوششهای قهرمانانهای بخرچ می‌دهند تا به هنگام برخیزند و وظایف عظیمی را که اهمیت جهانی دارند و تاریخ بر عهده‌شان نهاده است به انجام برسانند، هر قدر که شکستهای فردی بزرگ باشد و هر قدر که روده‌های خون و قربانیهای بی‌شمار برایمان خردکننده باشد، هیچ چیز از نظر اهمیت، با آموزش مستقیمی که توده‌ها و طبقات در طول مبارزه انقلابی کسب می‌کنند، قابل مقایسه نیست. و این است قطعه دیگری از یک گزارش در سال ۱۹۱۲، در مورد انقلاب ۱۹۰۵، که انرژی خفته پرولتاریا را نشان می‌دهد: "در دوره‌های انقلابی... پرولتاریا می‌تواند صدها بار بیش از اوقات عادی و صلح آمیز انرژی مبارزاتی تولید نماید. این امر نشان می‌دهد که بشریت تا سال ۱۹۰۵ نمی‌دانست که پرولتاریا چه منبع تلاش عظیم سهمگینی است و اگر بخاطر اهداف واقعا "کبیر به روشی واقعا" انقلابی درگیر در جنگی شود چه تواناییها که نخواهد داشت!"

آنچه که نقل شد عقاید لنین است راجع به روانشناسی اجتماعی در دوره بین سالهای ۱۹۰۵ و ۱۹۰۷ که خود گواه رشد شدید میزان علاقه او به این جنبه از زندگی عمومی است.

و اکنون جای آنست که چند مطلب دیگر در رابطه با فرو ریختن ایمان به تزار، به ترتیب آورده شود. لنین معتقد است که به مجرد اینکه انرژی و غریزه انقلابی طبقه کارگر، حیلها و دسایس پلیس را خنثی نماید، تمامی آثار و بقایای ایمان کودکانه به تزار از میان می‌رود. او خاطر نشان می‌سازد: "معیشت نابهنجار، نیمه متمدن، پایمال شده، معیشتی بریده از جهان که نسلهای متواری بطول انجامید به این سمت گرایش داشت که ایمان فوق را تقویت نماید. هر ماه از زندگی روسیه شهری، صنعتی و آزاد، روسیه نوین، این ایمان را تحلیل برده و ویران نموده است."

به همین علت دهه قبل از انقلاب ، هزاران سوسیال دموکرات پدید آورد که آگاهانه این ایمان را نفی کرده بودند . " هزاران کارگر تربیت شد که غریزه طبقاتی شان ، غریزه ای که در جنبش اعتصابی پرتوان شده و با تبلیغ سیاسی پرورش یافته است ، این ایمان را در درونشان از بیخ و بن برانداخته است " ، دورنماها و پیشگوییهای متقابل نیز از همین جا ریشه می گیرد : " ما می گفتم که توده های کارگر و دهقان که هنوز آثار ایمان به تزار را حفظ کرده اند ، آماده قیام نیستند . (لیکن) بعد از نهم ژانویه ، حق داشتیم که بگوییم آنها آماده قیامند و بپا خواهند خاست " .

لنین در سال ۱۹۰۵ نوشت : " تنها هواسنج نیست که شاخص طوفان است ، همه چیز به وسیله گردباد پرتوان تهاجم هماهنگ پرولتری از جای کنده شده است " . در این مدت کوتاه طوفانی ، چه تغییرات عمیقی که بوقوع نپیوست ، چه توهمات که درهم ریخته نشد و چه خصوصیات روانی نوینی که ظاهر نگشت : " بورژوازی و مالکان ، وحشی و ددصفت شده اند ، آدمهای کوچ و خیابان خسته شده اند . روشنفکر روس می لنگد و مأیوس است . حزب حرافان لیبرال و لیبرالهای خائن " کادتها " ، به این امید که از خستگی متداول حاصل از انقلاب بهره برداری کند ، سربلند کرده است . . . اما در زیر ، در عمق توده های پرولتری و در میان توده دهقانان بی چیز و گرسنه ، انقلاب به آرامی و نامحسوس ، راه خود را می گشاید ، بتدریج بنیانها را فرو می ریزد و با غرش جنگ داخلی گران خوابترین خفتگان را بپا می دارد " .

سپس ضد انقلاب مسلط می شود و سالهای ارتجاع فرا می رسد . شمار بیانات لنین در مورد روانشناسی اجتماعی نقصان می پذیرد . لیکن او در سال ۱۹۰۸ برای اولین بار به تفصیل در مورد خرده بورژوازی و اشخاص بی فرهنگ و مبتذل می نویسد : " امروز در دوره سرکوب ضدانقلابی حاکم ، بی فرهنگان مبتذل خود را به شیوه ای بزدلانه با اربابان جدید انطباق می دهند و برای لحظه ای تعلق خلفای جدید را می گویند ، آنها دیدگان خود را برگزیده می بندند ، آنها سعی دارند گذشته را فراموش نمایند " .

اما او می دانست که این پدیده ها قشریند ، چرا که هیچ چیز در روی زمین نمی تواند تغییرات روحی حاصل از انقلاب را وارونه سازد . این ناآهنگات

تفسیرناپذیرند، در قلبها و اذهان میلیونها مردم جای دارند و دیر یا زود جوانه خواهند زد. همانگونه که بذر زمستانی جوانه می‌زند. لنین برای تأیید نظر خود به تفسیرات روحی مشابه حاصل از "کمون پاریس" در سال ۱۸۷۱ اشاره می‌کند. او می‌نویسد: "حماسه زندگی و مرگ کمون، منظره یک حکومت کارگری که پایتخت جهان را گرفت و آن را بیش از دو ماه در اختیار داشت، مشاهده مبارزه قهرمانانه پرولتاریا و رنجهایی که پس از شکست متحمل شد، تمامی اینها روحیه میلیونها کارگر را تعالی بخشید، امیدشان را برانگیخت و سمپاتیشان را به آرمان سوسیالیسم جلب نمود. غرش توپ در پاریس عقب‌مانده‌ترین بخش‌های پرولتاریا را از خواب عمیقشان بدرآورد و درهمه جا محرک رشد کارتریوچی سوسیالیستی و انقلابی شد.

وقایع دسامبر ۱۹۰۵ نیز به‌همین ترتیب آثاری بجای گذاشت که هیچ ارتجاعی نتوانست آن را کاملاً از میان ببرد. همانگونه که لنین مطرح می‌سازد، کار بزرگ کارگران مسکو برای توده‌ها یک نمونه فراموش‌نشده بود، "آنچنان جوش و خروشی در میان زحمتکشان شهر و روستا پدید آورد، که تأثیراتش علیرغم تمامی آزارها و شکنجه‌ها، هیچگاه از میان نرفت... (مردم) بعد از وقایع دسامبر دیگر آن مردم سابق نیستند. آنها از نو تولد یافته‌اند."

لنین در آغاز اوج انقلابی دوم، با استفاده از تجارب فوق، علائم روانشناسانه معینی را، اگرچه بطور مبهم، در میان کارگران مشاهده کرد. علائم فعالیت در سال ۱۹۱۰ ظاهر شد و اعتصابات اقتصادی و سیاسی بطور متناوب و بتدریج کارگران را در بر می‌گرفت و آنها را بایکدیگر درهم می‌آمیخت.

"پرولتاریا شروع کرده است. جوانان دموکرات (کارشان) را ادامه می‌دهند. خلق روسیه به مبارزه‌ای نوین برمی‌خیزد و بسوی یک انقلاب نوین پیش می‌رود. طبیعتاً مبارزات به ما نشان می‌دهد که نیروهایی که در سال ۱۹۰۵ رژیم تزاری را بلرزه درآوردند، هنوز زنده‌اند."

این حقیقتی است که آندوره، از نظر روانشناسی حالتی ویژه داشت: در شرایط فقدان مبارزه آشکار، توده‌ها مشتاق دانش تئوریک عام بودند. مشاهده می‌شود که علاقه لنین به پروسه‌های روانشناسانه‌ای که در اقشار مختلف طبقه کارگر، در میان دهقانان و سایر گروههای اجتماعی جریان دارد، همراه با فعالیت انقلابی روزافزون، افزایش می‌یابد. این رشد عواطف انقلابی

در تحلیل نهایی به انقلاب اکثر منحرفند.

لنین فرا رسیدن انقلاب دوم را، که حتی در سال ۱۹۱۳ نسبت به انقلاب اول ذخیره بسیار غنی تری از انرژی انقلابی پرولتاریایی را متحلی می ساخت، بیش بینی نمود. اگرچه آگاهی طبقاتی، تجربه و قاطعیت طغه کارگر و پیشاهنگ آن، یعنی حزب، رشد کرده است، ولی این رشد از بالا پدید نمی آید. لنین می نویسد:

"در کشور ما، این رشد، به گونه ای خودانگیخته صورت می گیرد، چرا که دهها میلیون از دهقانان و نیمه پرولترها، اگر بتوان این عبارت را بکار برد، نوعی احساس خشم متراکم، که در حال جوش و سرریز است، به پیشاهنگ خود منتقل می کنند". یکی از تظاهرات اعتصابی را در سال ۱۹۱۳ تجسم کنید، برجم سرخی در خیابانهای پایتخت در اهتزاز است، و نطقها و شعارهای انقلابی خطاب به جمعیت ایراد می شود. لنین می گوید که اعتصابی نظیر این، نه می تواند برانگیخته شود، و نه وقتی که صدها و صدها هزار نفر را در برگرفت می توان آن را متوقف نمود. اما اینچنین اعتصابها فقط وسایلی هستند برای تحریک و جذب عواطف اعتراض و خشم در سراسر کشور. لنین می افزاید: "ضروریست که خشم خفته و زمزمه های خاموش روستا، همراه با خشم سربازخانه ها در اعتصابات انقلابی کارگران، برای خود مرکز جاذبه ای بیابند".

حال می پردازیم به تغییرات روانشناسی توده ای، حاصله از جنگ جهانی اول در روسیه و کشورهای دیگر. پرولتاریا اندکی به وسیله شووینسم بورژوازی آرام شد، اما جنگ در مجموع جوش شور انقلابی را متوقف نکرد.

سپس سال ۱۹۱۷ می رسد و تعالی انقلابی آنچنان سریع است که بیک بحران انقلابی تبدیل می شود و مجدداً "تخته رنگ روانشناسانه لنین مملو از رنگ می شود در میان واقعیتهایی که لنین بدان اهمیت می دهد، تغییر جهت "توده ای وسیع، متغیر و مردد از یک اردوگاه به اردوگاه دیگر است، (توده ای که) عموماً "و کم و بیش همان دهقانانند. لنین می گوید که، این توده گاه به راست جذب می شود و گاه به چپ، در آغاز سال ۱۹۱۷ به پیروی از سرمشق سربازان، از جبهه سرمایه داران به سمت کارگران انقلابی نوسان کرد. نوسان یا جنبش این توده به حدی پرتوان بود که به مثابه، یک عامل تعیین کننده عمل کرد و بحران را سبب شد".

"بحران انقلابی" یا "وضعیت انقلابی" در میراث روانشناسی اجتماعی لنین مفهوم بسیار مهمی است. او آموزش وضعیت انقلابی - جزئی از "علم انقلاب" - را در دوره بین دو انقلاب ارائه داد. اگرچه بسیاری از ایده های اولیه مربوط به وضعیت انقلابی در مقالات دوره ۷-۱۹۰۵ دید می شود، ولی بطور مشخص تر در سال ۱۹۱۳ در آثار زیر به آنها بر می خوریم: "تظاهرات روز مه پرولتاریای انقلابی"، "دومای منحل و لیبرالهای آشفته"، بعد در سال ۱۹۱۵ "در سقوط انترناسیونال دوم"، و سپس در "کمونیسم چپ، بیماری کودکانه" (۱۹۲۰) لیکن ما در اینجا به آن جنبه از مفهوم وضعیت انقلابی می پردازیم که نقش روانشناسی، خلق و خو و فعالیت توده ها را از نظر لنین روشن می سازد. طبق دیدگاههای لنین، تغییر جهت توده ها از حالت انفعال به حالت فعال خشم و طغیان یکی از مهمترین عواملی است که در وضعیت انقلابی سهمیم است. در آثار او که مربوط به سال ۱۹۱۵ است این تغییر حالت، نشانه های دوم و سوم وضعیت انقلابی را به خود اختصاص می دهد: "۲) وقتی که رنج و نیاز طبقات تحت ستم بگونه ای فوق العاده حاد می شود. ۳) وقتی که در نتیجه عوامل فوق، افزایش قابل ملاحظه ای در فعالیت توده ها پدید می آید، توده هایی که در "دوران آرامش" بدون شکایت اجازه می دهند که چپاولشان کنند، اما در مواقع طوفانی، هم بوسیله تمامی شرایط بحران و هم بوسیله خود طبقات حاکم به عمل مستقل تاریخی کشانده می شوند".

بحران "طبقات حاکم" به روانشناسی اجتماعی مربوط می شود، چرا که این بحران شکافی پدید می آورد که "از طریق آن نارضایی و خشم طبقات ستمدیده فوران می کند". لنین در خلاصه نامه خود تحت عنوان "اول مه و جنگ" (سال ۱۹۱۵)، ماهیت وضعیت انقلابی را چنین خلاصه می کند: "الف) طبقات پایین نمی خواهند و طبقات بالا نمی توانند، ب) تشدید رنج؛ ج) فعالیت فوق العاده". همانطور که در بالا گفته شد منابع آموزش لنین در مورد وضعیت انقلابی را می توان تا سال ۱۹۰۴ بی گیری کرد. فرمول خلاصه زیر نمونه ای از آنست: حزب پرولتاریا می بایست "قیام را به مثابه لحظه ای که حکومت در نومیدانه ترین وضع و ناآرامی عمومی در نقطه اوج خویش است، آغاز نماید". در اینجا جنبه روانشناسانه با برجستگی خاصی نمایان است، و در سال ۱۹۰۵ نوشت که، اگر

هیچگونه علامت بحران دیده نمی‌شود و " تازمانی که توده‌ها بطور مشخص نشان نداده‌اند که بپا خاسته و آماده عملند "، شعار دعوت به قیام زودرس است .
 لنین ، مدت‌ها بعد ، بسیار پس از آنکه آموزش خود را در مورد وضعیت انقلابی تدوین نمود و بهنگام ظهور وضعیت انقلابی ، بعد از وقایع ژانویه ۱۹۰۵ ، تصویر زیر را از جنبه فوق ارائه می‌دهد : " فقط در عرض چند ماه ، . . . تصویر بکلی تغییر کرد .
 صدها سوسیال دموکرات انقلابی ناگهان تبدیل به هزاران شدند ، و اینان رهبری حدود ۲ تا ۳ میلیون پرولتر را در دست گرفتند . مبارزات پرولتری در میان توده‌های دهقانی ، جوش و خروشی گسترده و اغلب جنبشهای انقلابی پدید می‌آورد . جنبش دهقانان که در حدود پنجاه تا صد میلیون نفر را در بر می‌گرفت ، در ارتش منعکس می‌شد و به شورش سربازان و برخورد های مسلحانه بین بخش های مختلف ارتش منجر می‌گردید . بدین ترتیب یک کشور عظیم با بیش از صد و سی میلیون جمعیت وارد انقلاب شد . به این طریق روسیه خفته به روسیه پرولتاریای انقلابی و خلق انقلابی مبدل گشت " .

در سال ۱۹۱۵ لنین ظهور یک وضعیت انقلابی نوین را مورد مطالعه قرار می‌دهد و در این رابطه به عوامل اجتماعی - روانشناسانه زیر توجه می‌کند : " خشم خفته " توده‌ها ، اشتیاق مبهم اقشار نادان و ستم‌دیده برای یک صلح عادلانه (دموکراتیک) ، شروع نارضایی بین طبقات پایین ، تمامی اینها واقعیات اند . . . تجربه جنگ مانند تجربه هر بحران دیگر در تاریخ ، مانند هر فاجعه بزرگ و هر تغییر ناگهانی در زندگی بشر ، عده ای را گیج می‌کند و می‌شکند ، ولی سایرین را روشن می‌کند و به خشم می‌آورد " .

و اکنون سال ۱۹۱۷ فرا رسیده است ، سالی با اهمیت جهانی . لنین می‌نویسد :
 " وضعیت انقلابی در اروپا یک واقعیت است " . " نارضایی فوق‌العاده ، ناآرامی و خشم توده‌ها واقعیت است . این است آن سیلابی که تمامی تلاش سوسیال دموکراتهای انقلابی می‌بایست بر تقویت آن متمرکز شود " . لنین در " نامه ای به رفقا " آنچه را که از عواطف توده‌ها می‌داند ، خلاصه می‌کند : " عواطفی که " هر کس " آن را بعنوان یک خلق و خوی تهییج شده و در حال انتظار گزارش می‌کند .
 و " همه " متفق القولند که کارگران از بی‌تصمیمی مراکز مربوط به مبارزه تعیین کننده گذشته " به شدت ناراضیند ، و همه یکصدا خلق و خوی وسیع ترین

پخش توده ها را به مثابه، حالتی نزدیک به سرخوردگی مشخص می کنند. "لنین همه، مطالب بالا را در دو کلمه خلاصه می کند: "تزلزل کافی است". این است جنبه، روانشناسانه، پروسه، سیاسی ای که شاهد رشد سریع توده های فعال و میزان فعالیت آنان است. و لنین آن را چنین مطرح می کند: "نشانه، هر انقلاب اصیل عبارتست از افزایش سریع، ده برابر و حتی صدبرابر توده های زحمتکش و ستمدیده، توده هایی که تا کنون بی تفاوت بوده اند و اکنون به مبارزه سیاسی دست باز کرده اند". و در جای دیگر می گوید: "انقلاب دستوری نیست، انقلاب فقط حاصل انفجار خشم توده ای است".

۷. وظایف و پدیده‌های روانشناسانه بعد از انقلاب

اگر بگوییم که لنین را به مثابه یک روانشناس در دوره پس از اکتبر بطور مشخص تری می‌بینیم، سخن بیجایی نگفته‌ایم. جهت‌گیری اساسی او قبل از انقلاب و بعد از انقلاب، تفاوت می‌کند. قبل از انقلاب بیهوده است که راجع به دگرگونی همه جانبه انسان فکر کنیم. بیشترین چیزی که می‌شود انتظار داشت، این است که مبارزه انقلابی انسانها را تجدید آموزش دهد و یک سری تغییرات صوری در آنها پدید آورد. زدودن میراث سرمایه داری از ساخت روانشناسانه توده‌ها - صرفنظر از اینکه این پروسه تا چه حد مشکل و طولانی است - پس از انقلاب عملی می‌شود.

چند روز قبل از انقلاب اکتبر، لنین ایده‌ای را مطرح نمود که در آثار قبلی‌اش مشاهده نمی‌شد: "حزب را نمی‌توان بوسیله خلق و خوی توده‌ها هدایت کرد، چرا که (این خلق و خو) متغیر و غیرقابل محاسبه است، حزب می‌بایست توسط تحلیل عینی و ارزیابی انقلاب هدایت شود. توده‌ها به بلشویکها اعتماد کرده‌اند و از آنها عمل می‌خواهند نه حرف...". آری، در آستانه کسب قدرت، لنین تنها احساس با اهمیت را، که در مقایسه با آن تمامی احساسات دیگر ناچیزند، مشخص می‌کند: توده‌ها به بلشویکها اعتماد کرده‌اند. انقلاب سوسیالیستی به ناچار می‌بایست صورت بگیرد. در فردای انقلاب تمامی وظایف روانشناسانه ماهیتاً تفاوت می‌کنند و حتی به مفهوم مشخصی، در نقطه مقابل وظایف قبل از انقلاب قرار می‌گیرند. مطمئناً لنین می‌دانست که این "گذار از خواب آلودگی تاریخی به خلاقیت تاریخی نوین"، این تغییر جهت از شور و شوق متمرکز بر وظایف انقلابی، به شور و شوق خلاق متمرکز بر ساختمان یک زندگی نوین، گذاری سریع نخواهد بود بهر حال، فصل جدیدی در علم روانشناسی اجتماعی لنین گشوده شد.

از این پس وظیفه اساسی عبارتست از حفظ قدرت . قبل از انقلاب محک روانشناسی انقلابی توده ها ، کسب قدرت بود ، حال مساله عمده حفظ این قدرت است . لنین در سال ۱۹۲۵ نوشت : کارگران ، دهقانان و افراد ارتش سرخ " در عرض این سه سال بیش از آنچه که کارگران طی سالهای اولیه بردگی سرمایه داری رنج بردند ، تحمل مرارت نموده اند . آنها سرما ، گرسنگی و رنج را بر خود هموار ساخته اند و همه این چیزها فقط به خاطر حفظ قدرت صورت گرفته است " . او در مرحله اول انقلاب ، پیش بینی کرده بود که توده ها روحیه قهرمانانه ، انرژی و از خودگذشتگی بیکرانی در دفاع از انقلاب و مقابله با مشکلاتی که سیستم شوروی را احاطه می کند ، از خود نشان خواهند داد . گروههای " ما " و " آنها " ماهیتا متفاوت بودند : گروه اول طرفدار خلق انقلابی و سیستم اجتماعی نوین آن بود و توان روحی آن را می افزود و شور عمیقی را ایجاد می نمود . لنین مدت کوتاهی پس از انقلاب اکتبر نوشت : " پیروزی از آن استثمارشدگان خواهد بود ، چرا که زندگی ، نیروی کمی ، نیروی توده ، نیروی منابع پایان ناپذیر آنچه که از خود گذشته است و پاکباز و شریف ، همه آنچه که موج وار به پیش می تازد و برای ساختمان " نو " بپا خاسته است ، همه ذخایر وسیع انرژی و استعداد های نهفته در به اصطلاح " مردم عادی " ، کارگران و دهقانان ، در کنار آنان است . پیروزی از آن استثمارشدگان خواهد بود " . این خود حقیقتی است که در دوره مذکور ضد انقلابیون نیز فعال شدند ، لیکن لنین در این باره چنین می گوید : " اینکه خشم و برافروختگی بعضی محافل تا چه حد زیاد است ، اهمیتی ندارد . . . در عمق خلق پروسه ای سازنده جریان دارد ، پروسه تراکم انرژی و انضباط که به ما نیرو خواهد داد تا در مقابل تمام ضربات پایداری کنیم " .

تولد روانشناسانه انسان نوین ، با مبارزه به خاطر حفظ مواضعی که در انقلاب تسخیر شده است آغاز می گردد . این مبارزه عبارتست از : " معجزه شهامت و تحمل " از سوی کارگران و دهقانان مسلح در جنگ داخلی ، توأم با روحیه بس قهرمانانه توده ها در جبهه داخلی و به دنبال آن تغییر جهت عمیقی در آگاهی . لنین در سال ۱۹۱۹ در اثر فناپذیر خود تحت عنوان " آغازی بزرگ " چنین نوشت : " آغاز یک انقلاب بسی مشکلتر ، ملموس تر ، رادیکال تر و تعیین کننده تر از سرنگونی بورژوازی است ، چرا که این امر (در واقع) پیروزی بر محافظه کاری ،

بی انضباطی و خودپرستی خرده بورژوازی خودمان است، پیروزی بر عاداتیست که توسط سرمایه داری مشنوم برای کارگران و دهقانان به میراث گذاشته شده است! تنها پس از سرنگونی بورژوازی است که "توده ها، یعنی رنجبران و استثمارشدگان می توانند برای نخستین بار در تاریخ، یکپارچه تمامی خلاقیت و انرژی دهها میلیونی خود را که توسط کاپیتالسم در هم کوبیده شده است، منجلی سازند".

حفظ قدرت به معنای مقابله با نابسامانی اقتصادی و قحطی است؛ به معنای آنست که تولید از سرگرفته شود و دشمن در نبرد شکست بخورد. در "آغازی بزرگ" لنین آنچه را که خود به عنوان دور تسلسل توصیف می کند مورد اشاره قرار می دهد: برای گریز از قحطی می بایست بازده کار را بالا برد. او می نویسد: "ما می دانیم که چنین تضادهایی در عمل از طریق شکستن دور تسلسل، از طریق ایجاد تغییرات رادیکال در خلق و خوی مردم، و توسط خلاقیت قهرمانانه گروههای منفرد که اغلب بر زمینه چنین رادیکالی نقش تعیین کننده ایفا می کنند، حل می شود". این دقیقا همان خلاقیتی است که شرکت کنندگان در "سابوتینکها" "علیرغم این واقعیت که بر اثر سوء تغذیه به ستوه آمده و خسته و فرسوده شده اند" از خود نشان می دهند. جنبش "سابوتینک" اتوریته کارگران را نزد دهقانان و نیز اتوریته اعضای حزب را نزد غیر حزبیها افزایش داد. مدتها قبل از نگارش "آغازی بزرگ" لنین تغییر جهتی را در روانشناسی کار پیش بینی نمود و روحیه بجا مانده از گذشته برای استثمارشدگان را مورد ارزیابی قرارداد: "طبعاً، با مدت معینی تمامی توجه و تفکراو، تمامی نیروی روحیش بر این امر متمرکز می شود که نفسی بکشد، پشتش را راست کند، شانه هایش را برافرازد و از نعمات زندگی که اکنون در اختیار اوست، نعماتی که استثمارگران سرنگون شده تا کنون از او دریغ می داشتند، برخوردار شود. مسلماً مدت زمان معینی ضروری است تا زحمتکش عادی، نه تنها خودش ببیند، نه تنها معتقد شود، بلکه احساس نیز بکند که، نمی توان به سادگی اشیاء را برداشت و ربود و غصب کرد. او باید احساس کند که این امر به از هم گسیختگی روز افزون به ویرانی و به مراجعت "کورنیلووفا" منجر خواهد شد. تغییر مناسب در شرایط زندگی (و بعد در روانشناسی) زحمتکش معمولی، تازه اول کار است".

بهارت دیگر، تغییرات روانشناسانه با دست یازی به کوششهای قهرمانانه برای

جلوگیری از برگشت نظام سرمایه داری خودکامه گذشته و با فهم این موضوع پدید می آید که تنها راه رهایی از مشکلات اقتصادی، تلقی نوینی نسبت به کار است. لنین توضیح می دهد که: " انضباط کار، شور و شوق برای کار، آمادگی برای ایثار اتحاد عمیق بین کارگران و دهقانان، این است آنچه که زحمتکشان را برای همیشه از (شر) ستم مالکان و سرمایه داران نجات خواهد داد". لنین در اثر خود به نام " وظایف فوری حکومت شوروی " که در آن ایده های پرثمر بسیاری را در مورد روانشناسی توده ها بیان می دارد، چنین می نویسد: " در یک کشور خرده دهقانی که تزارسم را همین یکسال پیس سرنگون کرده و فقط شش ماه است که خود را از شر " کرنسکی " آزاد کرده است، طبعاً نه تنها آنارشی خودانگیخته هرج و مرجی که ددمنشی و وحشیگری یک جنگ طولانی و ارتجاعی آن را تشدید می کند، هنوز بمیزان قابل توجهی باقی مانده است، بلکه سرخوردگی و خشم بی هدف نیز به میزان معتنا بیهی پدید آمده است ". از اینجا ضرورت تلاشهای پیگیر و دراز مدت کارگران و دهقانان پیشرو مطرح می شود که می بایست " دگرگونی کاملی در خلق و خوی خلق پدید آورند و آنها را به راه صحیح کار منضبط و مداوم سوق دهند"، و ادامه می دهد: " ما می بایست دموکراسی " میتینگ عمومی " زحمتکشان را - که همچون سیلاب بهاری پر غوغا و موج است و کرانه های خویش را در می نوردد - با انضباط آهنین به هنگام کار، و با اطاعت بی چون و چرا - بهنگام کار - از اراده یک شخص واحد، یعنی رهبر شوروی، درهم آمیزیم ".
در متن اصلی " وظایف حکومت شوروی " می توان ایده های بیشتری در مورد تغییر روانشناسی کار را مورد مطالعه قرار داد.

در ابتدا لنین در مورد روانشناسی کار تحت شرایط ستم کاپیتالیستی چنین می نویسد: " این امر ضرورتاً " روانشناسی ای پدید آورد که در آن عقیده عمومی زحمتکشان نه تنها با کم کاری و یا از زیرکار در رفتن مخالفتی نداشت، بلکه بعکس آن را نوعی اعتراض بحق و ضروری، و یا وسیله ای برای مقاومت در برابر خواستهای بیش از اندازه استثمارکنندگان می دانست ". او خاطر نشان می سازد که افسردگی و بی سازمانی حاصل از آن در میان خلقی که بر اثر جنگ فرسوده شده و مورد چپاول قرار گرفته است، قابل فهم و اجتناب ناپذیر می باشد. او تذکر می دهد که امید به اعمال یک تغییر سریع و عمیق (در روانشناسی خلقی اینجس)

به وسیله معدودی از احکام حکومتی، " بهمان اندازه بیهوده است که ما بخواهیم با تشبث به خواهش و تمنا خوشحالی را به کسی که در هر قدم از زندگیش دچار شکست شده است، برگردانیم ". در همان حال، به اعتقاد لنین، حکومت شوروی که توسط زحمتکشان ایجاد شده است و "علائم رشد یابنده بهبود را در میان آنان" مورد توجه قرار می دهد، قادر خواهد بود روانشناسی آنها را به گونه ای اساسی تغییر دهد. لنین می نویسد: روحیات خرده مالکی که رهنمودش شعارهای زیر است: " تا آنجا که می توانی بجنگ آور"، " آنکه جا ماند، واماند"، هنوز بسیار زنده است. او اصرار دارد که " این مردم را تا سطح فعالیت تاریخ ساز ارتقاء دهد" و اخلاقیات آنها را که به وسیله روح مالکیت خصوصی فاسد شده است، تجدید ساختمان نماید.

لنین تاکید می کند که " توده ها می بایست نه تنها درک کنند، بلکه می بایست احساس نیز بکنند که کوتاه شدن دوره گرسنگی، سرما و فقر کاملاً به این امر بستگی دارد که با چه سرعتی برنامه های اقتصادیمان را متحقق سازند ". او به تفصیل بیشتری ضرورت در آمیختن شور و شوق (هم سیاسی و هم شور و شوق کار) را با اصول حرفه ای و انضباط کار که مبتنی بر منافع شخصی است، عنوان می کند. او می نویسد، ما در ابتدا انتظار داشتیم که تولید را با تکیه بر شور و شوق عمومی آغاز کنیم، لیکن فهمیدیم که محرک شخصی نیز به افزایش محصول کمک خواهد کرد. شور و شوق، پشتکار و روحیه قهرمانی برای همیشه بیاد خواهد ماند. آنها نقش بزرگ خویش را ایفا کردند و در سالهای آتی نیز در خاطره جنبش کارگری بین المللی محفوظ می مانند، لیکن اکنون زمان اصول کازی و حرفه ای فرا رسیده است: برای هدایت دهها میلیون نفر به سوی کمونیسم، سیاست درست آنست که اقتصاد را " نه مستقیماً " متکی بر شور و شوق، بلکه بر پایه منافع شخصی، انگیزه شخصی و اصول کاری " و با کمک گرفتن از شور و شوق حاصل از انقلاب اکتبر بنا کنیم " .

لیکن علاوه بر محرکهایی که اساس بازدهی و شدت کار را تشکیل می دهند، تغییر جهت در اذهان خلق نیز مورد توجه است. لنین می نویسد: " ما هم اکنون به نقطه اوج انقلاب خود رسیده ایم: ما توده های پرولتری و توده های دهقانان فقیر مناطق روستایی را تا بدان حد تعالی داده ایم که از ما آگاهانه پشتیبانی

می‌کنند"، "هیج انقلابی قبلا" چنین کاری نکرده است".

روانشناسی اساسا "جدید" ما "که زاییده انقلاب پیروزمند خلق است، خود را به شیوه‌های مختلف متجلی می‌سازد. لنین در سال ۱۹۱۹ نوشت که، به شهادت دو سال انقلاب، توده‌ها "نه تنها در تحقق وظایف خود نمونه بوده‌اند، بلکه آنچنان سرمشقی از بزرگترین قهرمانیها، از شور و شوق انقلابی و ایثار ارائه داده‌اند که جهان هرگز نظیر آن را ندیده است". او در سال ۱۹۱۷ دیدی بسیار وسیع‌تر داشت: "تنها در این زمان است که فرصتی برای توده‌ها فراهم شده است تا تهور، رقابت و خلاقیت جسورانه خود را، واقعا "متجلی سازند".

وظایف جدید، انسانهای جدیدی را می‌طلبد: "آنچه که مورد نیاز ماست عبارتست از دهها هزار کارگر برجسته، پیشرو از نظر سیاسی، وفادار به آرمان سوسیالیزم، مقاوم در مقابل رشوه خواری و وسوسه دزدی و قادر به ایجاد یک نیروی آهنین در برابر کولاکها، محتکرین، باجگیران، رشوه خواران، و اخلاص‌گران".

لنین همچنین اهمیت روزافزون اشکال مختلف رقابت را در سیستم جدید روابط اجتماعی، به ویژه روابط کاری، پیش بینی می‌کند. از نظر او رقابت، در آن واحد هم شکلی از خلاقیت و ابتکار است و هم وسیله‌ای است برای تکامل انضباط نوین کار. او معتقد است که اهمیت رقابت برای روانشناسی اجتماعی در اینست که به نیروی سرمشق امکان تجلی کامل می‌دهد. بعبارت دیگر، آنچه که اهمیت دارد، الگوی تبعیت از یک سرمشق خوب و بعکس محکوم نمودن سرمشق بد است. لنین در "وظایف فوری حکومت شوروی" تاکید می‌کند که سوسیالیزم "برای نخستین بار راه را برای رقابت به مقیاسی واقعا "توده‌ای هموار می‌کند" و به این امر توجه دارد که (احساس) مسئولیت و توجه به منافع عموم، گزارشهای بوروکراتیک مرده را "به سرمشق‌های زنده‌ای که بعضی زنده‌اند و بعضی جذاب" تبدیل می‌نماید. در شرایط سرمایه داری، سرمشق نقش محدودی در زندگی اجتماعی ایفا می‌کند. هنگامی که پرولناریا قدرت سیاسی را بدست می‌آورد، این حالت امور اساسا "تغییر می‌یابد؛ چرا که "نیروی سرمشق برای اولین بار قادر است بر خلق تأثیر بگذارد". این یکی از مهمترین جنبه‌های پیدایش یک روانشناسی نوین است.

لنین بیان می‌دارد که، "طبیعتا" در میان مردمانیکه تازه در گذشته بسیار نزدیک خود را از قید بیوغ وحشیانه‌ای که تا کنون سابقه نداشته است،

رهانیده اند ، جوش و خروش و حرارت گسترده و عمیقی وجود دارد ، ایجاد اصول نوین دیسیپلین کار ، توسط خلق ، پروسه ای بسیار طولانی است و این پروسه قبل از آنکه پیروزی کامل بر مالکین و سرمایه داران متحقق گردد ، حتی نمی تواند آغاز شود . همانگونه که لنین در سال ۱۹۲۵ به " کرژیژانورسکی^۱" نوشت ، در شرایط سوسیالیزم حتی الکتروفیکاسیون کشور نیز " رقابت و خلاقیت در میان توده ها " را ضروری می سازد .

نقطه نظرهای لنین در مورد جنبه روانشناسانه جنگ داخلی و جنگ علیه متجاوزین خارجی نیز ارزشمند است . او آمادگی یا عدم آمادگی روانی توده ها را برای جنگ مورد توجه قرار می داد و در فوریه سال ۱۹۱۸ نوشت که توده ها در حالتی نیستند که به جنگ بپردازند ، اما با اطمینان پیش بینی نمود که زمان سختی ها به زودی خواهد گذشت ، خلق نیروی خود را باز می یابد و خود را قادر به مقاومت خواهد یافت ، لیکن او منتظر نشد که این امر اتفاق بیفتد ، بلکه آن را تدارک دید . در زیر مشاهده می کنیم که لنین چگونه تصمیم دائر بر دعوت دهقانان پسکوف - که تازه از جبهه برگشته بودند - را به کنگره هفتم شوراها توضیح می دهد : " ما آنها را به کنگره شوراها خواهیم آورد تا برایشان نقل کنیم که آلمانها چگونه با مردم رفتار می کنند ، بطوری که آنها بتوانند خلق و خوی سربازان وحشت زده و فراری را تغییر دهند و آنگاه سربازان بتدریج از حالت وحشت زدگی خارج می شوند و با خود می گویند که : " این مسلما " همان جنگی نیست که بلشویکها قول داده اند تا آن را به پایان برسانند ، این جنگ جدیدی است که آلمانها علیه قدرت شوراها به آن دست یازیده اند . پس آنگاه بهبودی فرا خواهد رسید " . و کمی بعد لنین این واقعیت را به ثبت می رساند که : " این ماهها سپری شده و دگرگونی فرا رسیده است . گذشت آن زمانی که ما ناتوان بودیم ... انضباط جدیدی ایجاد شده است ، مردم جدیدی به ارتش ملحق می شوند و زندگی خود را هزار هزار فدا می کنند " .

در طول جنگ داخلی ، توجه لنین ، بر روانشناسی جبهه و پشت جبهه متمرکز شده بود . او از یکطرف حتی تأثیر سرمای پاییزی بر روحیه سربازان را مورد توجه

۱) Krezhi zhanorsky

قرار می‌داد: " شما می‌دانید که سرمای پاییز بر افراد ارتش سرخ اثر می‌گذارد ، آنان را سست می‌کند و مشکلات جدیدی بوجود می‌آورد " ، و از طرف دیگر ، در مقابله با بسیاری از مشکلات زمان جنگ ، روی عامل روانشناسانه حساب می‌کرد : " وضعیت بی‌نهایت وخیم است ، لیکن مایوس نمی‌شویم ، چرا که می‌دانیم هربار که وضعیت مشکلی برای جمهوری شوروی پیش می‌آید ، کارگران معجزاتی از شجاعت و بیباکی از خود بروز می‌دهند و با سرمشق خود به سربازان جسارت و الهام می‌بخشند و آنان را به سوی پیروزیهای تازه رهنمون می‌شوند " .

لنین به پروسه های روانشناسانه در میان دهقانان ، علاقه بسیار زیادی نشان می‌دهد و به اختلاف چشمگیر حالات اجتماعی - روانشناسانه کارگران و دهقانان توجه زیادی معطوف می‌دارد . او خاطر نشان می‌سازد که در سراسر جهان ، کارگران کم و بیش سازمان یافته اند و اضافه می‌کند که : " تجدید ساختمان روانشناسی دهقانان یکی از جنبه های مهم مبارزه در راه سوسیالیزم است " . . . بندرت جایی در جهان پیدا می‌شود که در آن کوششهایی سیستماتیک ، عالی و توأم با از خودگذشتگی ، به منظور متحد ساختن کسانی که به تولید کشاورزی خود می‌پردازند و به علت زندگی در نقاط دور افتاده و مهجور ، به علت زندگی در جهل و توسط خود همان شرایط زندگی از رشد باز مانده اند ، صورت گرفته باشد " . این امر مدتها بطول خواهد انجامید و مسلما " تا سال ۱۹۲۱ ، یعنی زمانی که ویژگیهای روانشناسی دهقانی آشکارا آنچنان نیرومند بود که ضرورت تغییر مشی اقتصادی شوروی را اعلام نمود ، متحقق نشده بود . لنین می‌نویسد : " این اولین بار و امیدوارم آخرین بار در تاریخ روسیه شوروی باشد که مادر مقابل عواطف ناآگاهانه و غریزی توده های وسیعی از دهقانان ، قرار می‌گیریم . . . دلیل چنین برخوردی اینست که ما در تهاجم اقتصادی خویش بیش از حد جلو رفتیم . . . بطوری که توده ها آنچه را که ما خود ، در آن هنگام نمی‌توانستیم آگاهانه تدوین کنیم ، احساس نمودند " .

بدین ترتیب گرایش مطالعات اجتماعی روانشناسانه لنین پس از انقلاب اکتبر ماهیتا " متفاوت است . آنچه که قبل از انقلاب توجهش را به خود معطوف می‌داشت ، اتحاد نیروهای انقلابی و نابودی رژیم کهنه بود ، و بهمین دلیل همه چیز به این خاطر انجام می‌گرفت که خط و مرز " ما " یعنی زحمتکشان ، با " آنها "

یعنی استثمارکنندگان و دولت و کلیسای خاص خودشان ، برای مردم روشن شود .
بعد از انقلاب تمامی کوششها بر تلقین و تحکیم یک تصور اساسا " متفاوت از " ما " متمرکز شده بود .

لنین راجع به خصوصیات روانشناسانه جدید در رابطه بین توده ها و دولت نیز بسیار می اندیشید . او می نویسد : " دولت که قرنها ارگان سرکوب و غارت خلق بوده است ، برای ما میراثی از تنفر شدید و بدگمانی مردم نسبت به هر آنچه که به دولت مربوط است بجای گذاشته است " . این میراث بهرحال بر جریان محاسبات و کنترل (امور) اثر خواهد گذاشت . با این وجود ، آنتاگونیسم فوق الذکر نسبت به رهبران و سازمانهای دولتی - گروه " آنها " که در مقابل گروه " ما " یعنی توده ها قرار دارد - می بایست بتدریج حل شود . اینک توده های وسیع نه تنها دستاوردها ، بلکه اشتباهات حکومت شوروی و حزب رانیز از آن خود می دانند ، واقعیتی است که لنین ، اهمیت پیشرونده فراوانی برای آن قائل است . " آنها این وظیفه ، دشوار را با دست خود و از طریق تلاشهای خود به انجام رساندند . آنها مرتکب هزاران اشتباه شدند و از هر یک از اشتباهات خود رنج بردند ، لیکن هر اشتباه آنها را آموزش داد و آبدیده ساخت " .

علاقه لنین به روانشناسی اجتماعی ، چه قبل از انقلاب اکتبر و چه بعد از آن ، کاملا هدفمند است : او آن را به مثابه ، نشانه ، چگونگی نیروهای انقلابی و نیز به مثابه ، شرایط لازم و حیاتی در دفاع از آرمان انقلاب و پیشبرد آن مورد توجه قرار می دهد . قبل از انقلاب تنها شمار معدودی از آداب و رسوم ثابت ، توجه " علم انقلاب " را که در آن زمان سمت گیری عمده اش مبارزه با عرف اجتماعی موجود بود ، به خود معطوف می داشت . پس از انقلاب هدف عمده این بود که یک ساخت روانشناسانه نوین ، یک شخصیت جدید و استانداردهای روانشناسانه نوینی ، پدید آید و تحکیم شود . لنین که قبل از انقلاب دشمن رسوم ایستا بود ، پس از انقلاب به هوادار مفاهیم نوینی که به صورت عادت درمی آیند ، تبدیل شد . او می نویسد : " ما ، تنها آن چیزی را می توانیم بدست آمده تلقی کنیم که به صورت بخشی از فرهنگمان ، زندگی اجتماعیمان و عاداتمان درآمده باشد " .

این امر نشان می دهد که ، از یک موضع روانشناسانه مارکسیست - لنینیستی تفاوت بین تغییرات روانی و ساخت روانشناسانه ، امری کاملا " نسبی است و اهمیت هر دو کاملا " مشروط به شرایط مشخص تاریخی است .

۷۷. روانشناسی و انقلاب

لنین، به مثابه یک انقلابی، روانشناسی اجتماعی را، تا آنجا که به وظایف انقلاب مربوط می‌شود، مورد توجه قرار می‌دهد. به همین دلیل است که او اغلب توجه خود را فقط به پدیده‌های اجتماعی - روانشناسانه متغیر و دینامیک که تحت عنوان "خلق و خو" تعریف می‌شوند، متمرکز می‌کند، در حالی که پدیده‌های نسبتاً ثابت - ساخت روانشناسانه، یا "کارآکتر" طبقات و گروه‌های حرفه‌ای قومی و غیره - در ورای حوزه دید او قرار دارد. در روانشناسی اجتماعی این دو گروه از پدیده‌ها، نه قطبهای جدا از هم، بلکه دارای تفاوت نسبی‌اند. کلمه "خلق و خو" دهها بار در آثار لنین مشاهده می‌شود. او حتی آن را در سال ۱۸۹۵ نیز بکار برده است: "مردم به مشخص‌ترین وجهی به کارگران و سرمایه‌دارها تقسیم شده‌اند، و به همین علت چارچوب ذهنی کارگران نسبتاً مخالفت‌آمیز است". لنین این کلمه را اکثر اوقات مورد استفاده قرار می‌دهد، در واقع کلمه فوق در روانشناسی اجتماعی او یک مفهوم کلیدیست. تحقیق "ب. د. پارگین" ^۱ راجع به نقطه نظرهای لنین در مورد روانشناسی اجتماعی، به حق تحت عنوان "ولادیمیر ایلیچ لنین در مورد شکل‌بندی خلق و خوی توده‌ها" نامیده می‌شود.

اما اشتباه خواهد بود که این یا آن اصطلاح را بیش از حد مورد تأکید قرار دهیم. لنین بسیاری کلمات دیگر را نیز بکار می‌برد، از جمله: "غریزه" (غریزه طبقاتی، غریزه انقلابی). معنای این کلمه به "خودانگیختگی" که خودشدیدا مورد استفاده لنین واقع شده است، نزدیک است. مفاهیم دیگری نظیر: "نامه" "احساسات"، "انرژی"، "شور و هیجان"، "شور و شوق"، "فرسودگی"

۱) B.D.Pargin

"عصبانیت"، "نفرت"، "بی تفاوتی" و غیره نیز وجود دارد. در زیر نمونه های چندی در مورد چگونگی کاربرد این اصطلاحات توسط لنین ارائه می دهیم:

"طبقه کارگر بطور غریزی و خودانگیخته سوسیال دموکرات است". "دوره تراکم انرژی انقلابی"، "موجی از "جوش و خروش عمومی"، "... قیام صدها هزار کارگر که نهم ژانویه مسالمت آمیز را از یاد نبرده اند و مشتاق یک نه ژانویه مسلحانه اند".

"خود کارگران به گونه ای خودانگیخته، درست چنین مبارزه ای را انجام می دهند؛ آنها طی مبارزات بزرگ اکتبر و دسامبر با شور و هیجان بیش از حد زندگی کردند".

توهنات سلطنتی که به خورد دهقانان داده شده است "اغلب انرژی آنان را هدر می دهد... و رویایی تو خالی در مورد "زمین خداداد" در آنها پدید می آورد؛ "باتوده های بی اطلاع از امور سیاسی، خواب آلود و مردد هر نوع تغییر در جهت وضعیتی بهتر غیر ممکن است... در هیچ حوزه ای مطلقاً چیزی متحقق نخواهد شد، مگر آنکه توده ها، علاقمند، آگاه به سیاست، وسیعاً "بیدار، فعال، مصمم و مستقل باشند". "روحیه خواب آلودگی و ابتدالی که در گذشته، غالباً بر اتحادیه های کارگری سویس حاکم بود، به تدریج نابود می شود و جای خود را به خلق و خویی مبارزه جویانه می دهد. کارگران یکپارچه، عمل می کنند". "آنچه که مشترک است... نوعی نارضایی توده ایست که تمامی حد و مرزها را در می نوردد، نوعی خشم توده ای نسبت به بورژواها و حکومت آنهاست". "با توجه به از سرگیری جنگ غارتگرانه، خشم توده ها طبیعتاً بسیار شدیدتر و سریعتر رشد نمود؛ "نمی توان با قراردادهای سری خلق را به یک جنگ غارتگرانه کشاند و از او انتظار داشت که با شور و شوق بجنگد، تحریک روحیه قهرمانی عمومی بدون گسستن از امپریالیزم غیرممکن خواهد بود". "خلق نمی تواند صبورانه و منفعلانه انتظار بکشد و این کار را نخواهد کرد". "نشانه هایی دال بر رشد بی تفاوتی و بی حسی وجود دارد. این امر قابل فهم است مفهوم آن نه فروکش انقلاب، آنگونه که "کادتها" و مریدانشان فریاد می زنند، بلکه فروکش اعتماد به تصمیمات و انتخابات است. در یک انقلاب مردم از احزاب رهبری کننده، عمل می خواهند، نه حرف. آنها به جای صحبت کردن، طالب کسب پیروزی در مبارزه اند".

"نارضایی و خشم و غضب در ارتش، در میان دهقانان و کارگران در حال افزایش است. او می نویسد که، حل مساله ملی و ارضی موجب خواهد شد: "یک انفجار

واقعی از شور و شوق، در میان خلق پدید آید". و بالاخره بیان می‌دارد: "من می‌دانم که تغییری در روحیه دهقانان ایالات "ساراتوف"، "سامارا" و "سیمبیرسک"، یعنی نواحی‌ای که در آنها خستگی مشخص تر از هر جای دیگر و آمادگی برای عمل نظامی کمتر از هر جای دیگر بود، صورت گرفته است".

قطعات فوق فراست اجتماعی - روانشناسانه لنین را آشکار می‌سازد. هیچ تصویری از لنین به مثابه، یک انقلابی و یک مبلغ، بدون جنبه، فوق کامل نخواهد بود. همانطور که مشاهده می‌شود علاقه، او اکثراً "به حرکت روانشناسانه طبقات و توده‌ها و دینامیسم روانشناسانه، آنان جلب می‌شود، و توجهش به خصوصیات روانشناسانه پرشبات تر کارگران و گروهها و حرفه‌های مختلف اجتماعی بسیار کمتر و ضعیف تر است و مطالعاتش نیز در این زمینه نسبت به زمینه، قبلی بسیار ناقص تر می‌باشد. با وجود این، مطالعات فوق بسیار ارزشمندند، چراکه اشکال روانشناسانه، ثابتی که او مورد اشاره قرار می‌دهد، همانهایی هستند که جنبش انقلابی می‌بایست ویرانشان سازد، اگر چه حتی ممکن است گاهگاه آنها را برای کسب حمایت و پشتیبانی مورد استفاده قرار دهد. همانطور که دیدیم هدف لنین پس از انقلاب سوسیالیستی آن بود که این انقلاب وارد گوشت و خون توده‌ها بشود و در عادات روانشناسانه استوار تجلی یابد.

تا اینجا ما توجه خود را به ارزیابی لنین در مورد روانشناسی توده‌ها متمرکز کردیم، لیکن بیانات او در مورد روانشناسی بورژوازی نیز به همان اندازه برای مورخین ارزشمند است. فی‌المثل، او نیز مانند مارکس به نوسان خرده بورژوازی بین انقلابیگری افراطی و ارتجاع توجه نموده است و ویژگیهای روانشناسانه، بورژوازی خرد و کلان را مورد اشاره قرار می‌دهد. او می‌نویسد: "بورژواها مردان تجارتند، مردانی که دست به معاملات کلان تجاری می‌زنند و عادت کرده‌اند که حتی با موضوعات سیاسی نیز به روشی کاملاً "ناجرمانانه برخورد کنند". آنها بیش از آنکه به کلمات اعتماد کنند به اصطلاح معروف با ناخ گاو در می‌افتند. آنچه که لنین راجع به انقلاب ۱۹۰۵ می‌گوید در مورد بسیاری از دوره‌های تاریخی دیگر نیز صدق می‌کند: "شناسایی انقلاب از سوی بورژوازی صرفاً از خلوص این با آن ایدئولوگ بورژوا، نمی‌تواند صادقانه باشد. بورژوازی ناچاراً تمام خودخواهیها، ناپی‌گیریها، روحیه، چانه زنی و حیل‌های اربح‌جی حفر

خود را حتی به این مرحله عالی از جنبش میر وارد می‌کند". او به هنگام امضای لیبرالسم بورژوازی عوامل روانشناسانه‌ای را نیز که در اساس آن فرار دارد آشکار می‌سازد. بورژوازی که در سیاست به اشرافیت امپراتوری داده بود، با ارائه موضع نیم‌بند خود به مثابه زبانی خاص روح لیبرال، قصد داشت که از نظر روانی نیز گناه خود را توجیه نماید. او می‌نویسد: "این منطق لیبرالی از نظر روانشناسی اجتناب ناپذیر است، اشرافیت ما می‌بایستی به مثابه چیزی قابل اغماص تصویر شود تا امتیازات آن نیز صرفاً "یک انحراف جزئی از دموکراسی بنظر آید، درحالی که بورژوازی موضع بین چکش و سندان را اتخاذ کرده است. عبارات ابده آلمیستی نیز از نظر روانشناسی اجتناب ناپذیرند، عباراتی که لیبرال‌های ما بطور عام و خرده فیلسوف‌های آنها بطور خاص با چنان کج سلیقگی آن را فریاد می‌کنند".

اگر، همانگونه که لنین موضوع را مشاهده می‌کند، مبارزه بورژوازی برای آزادی ناپیگیر و نیم‌بند است، بر اثر آن، دو جریان می‌بایست در میان روشنفکران روسیه قبل از انقلاب، اگرچه اکثراً "منشاء بورژوازی داشتند، ظاهر می‌شده است: از یک طرف، "روشنفکران انقلابی، که عمدتاً از این طبقات می‌آیند قهرمانانه در راه آزادی جنگیده‌اند،" و از سوی دیگر این‌وقت هائی گوش بفرمان حکومت خودکامه و بورژوازی بودند. لنین می‌نویسد: "این است روانشناسی روشنفکر روس، در حرف یک رادیکال جسور است، ولی در عمل یک مأمور دون پایه و حقیر حکومتی". لنین بارها و بارها ستیزهای طبیعی و اجتناب ناپذیر بین روشنفکر بورژوا و بورژوازی را مورد توجه قرار می‌دهد. برای نمونه قطعه زیر را در نظر می‌گیریم: "عدم قبول این امر از طرف روشنفکران که با آنها به مثابه مزدبگیران معمولی، به مثابه فروشنندگان نیروی کار رفتار شود، گاهگاه به ستیزهائی بین کله‌گنده‌های هیات‌های "زمستوو" و "دکترهائی" که دسته جمعی از کارکنان گناره‌گیری می‌کنند و یا به ستیزهائی با تکنیسین‌ها و غیره منجر می‌شود". بسیاری از بیانات روانشناسانه لنین به کارمندان (کارگزاران)، نظامیان و روحانیون مربوط می‌شود.

آن بخش از بیانات فوق که راجع به نظامیان است، مقایسه‌های جالبی بین روحیه ارتش تزاری و ارتش شوروی بعمل می‌آورد که از وجود تمایزات اجتماعی سیاسی غیرقابل‌گذاری در درون نیروهای مسلح، از مدتها قبل از انقلاب حکایت

می‌کند. هر قدر حکومت تزاری سربازان را بیشتر به مقابله با جمعیت می‌فرسند، آنها ضرورتاً "بیشتر به زندگی سیاسی کشیده می‌شوند. لنین می‌گوید: این امر، به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر در ارتش ضد انقلابی اولاً "هسته‌ای از مبارزین انقلابی و ثانیاً" توده‌ای از افراد خنثی پدید می‌آورد. او اظهار می‌دارد که، عبارت دیگر، وقتی حکومت سربازان را به مقابله با انقلاب اعزام می‌دارد، به دست خود "عقب مانده‌ترین، نادان‌ترین و جاهل‌ترین افراد را که از نظر سیاسی بی‌اثرند به عمل وا می‌دارد و مبارزه این افراد را روشن می‌کند، تعالی می‌دهد و زندگی می‌بخشد." حال یک خصوصیت روانشناسانه دیگر را که اکنون توسط ادبیات، تئاتر و هنر وسیعاً شناسانده شده است یادآوری می‌کنیم: لنین بلافاصله تغییر خلق و خو نسبت به سربازان را احساس می‌کند. "ما اکنون شاهد آنیم که یک صدای دیگر از میان خلق بر می‌خیزد، آنها به خود می‌گویند: دیگر لازم نیست که از افراد مسلح ترسی داشته باشیم."

توصیفی که لنین از خصوصیات ثابت مقامات روسیه قبل از انقلاب و نوسان سیاسی آنان، در سال ۱۹۱۷، ارائه می‌دهد بسیار آموزنده است.

از میان مطالب بسیاری که او در مورد روحانیون گفته است ما در اینجا فقط یکی را انتخاب می‌کنیم و آنهم طرحی است که در سال ۱۹۰۸ در مورد کشیش دهکده ارائه می‌دهد: "براستی چگونه است که کشیش دهکده - این پاسدار کلیسای ارتدکس رسمی - بیش از آنکه طرف لیبرال‌های بورژوا را بگیرد طرفدار دهقانان بوده است؟ به این علت که کشیش دهکده ناچار است شانه به شانه دهقان زندگی کند، به هزاران شکل مختلف به او اتکا نماید و حتی بعضی اوقات - مثلاً هنگامی که کشیش‌ها روی زمین کلیسا به کشاورزی خرد می‌پردازند - خودش در پوست دهقان فرورود، بنابراین آشکار است که تسلیم دهقان به مالک، برای ارتجاعی‌ترین کشیش‌ها بسیار مشکل‌تر از فلان وکیل و استاد روشنفکر است."

لنین اغلب از پایگاه زنان در روسیه قبل از انقلاب، و نقشی که در جنبش پرولتاریائی و ساختمان سوسیالیسم ایفا می‌کند، صحبت می‌نماید. بعضی از گفته‌های او برای روانشناسان جالب خواهد بود. او در سال ۱۹۱۶ نوشت: "زنان پرولتری، در حالی که کارگران غیرمسلح و با آنان که اسلحه‌ای ناچیز دارند، توسط نیروهای مجهز بورژوازی گلوله باران می‌شوند، منفعلانه به تمانا نخواهند نشست." و در

سال ۱۹۲۱ ضمن اشاره به آزادی زنان از قید بردگی خانگی می نویسد: " ایمن گذار مشکلی است ، چرا که منضم تجدید ساختمان عمیق ترس ، گهن ترس ، کوتاه فکرانه ترین ، و سخت ترین نظامهاست " .

ما نمی توانیم در این جا تمام خصلتهائی را که لنین در مورد گروهها ، افشار ، و طبقات اجتماعی ارائه می دهد ذکر کنیم . هدف ما نشان دادن اصل راهمای اوست ، این اصل عبارتست از : شناختن وبه حساب آوردن ویژگیهای روانشناسانه هر قشر ، حرفه و به طریق اولی هر طبقه . او در این رابطه می گوید : " همیشه تیپ های گروهی و طبقاتی ، استثنائات فردی نیز داشته اند و خواهد داشت ؛ ولی آنچه که پابرجاست همین تیپ های اجتماعی است " .

در این جا بد نیست که به آن جنبه از روانشناسی اجتماعی که با مساله ملی در ارتباط است بپردازیم .

لنین ضمن اشاره به ادعای " لازاری " در این مورد که سوسیالیست های ایتالیا " روحیات خلق ایتالیا را می شناسند " به طنز می گوید : " من به سهم خود جرات نمی کنم چنین چیزی را در مورد خلق روسیه بگویم " . لنین ؛ این انقلابی کبیر روس ، ادعا نمی کند که روانشناسی خلق روسیه را می شناسد ؛ این واقعیتی بس مهم است . لنین بحث خود را از این جا شروع می کند که هر فرهنگ ملی دربرگیرنده دو فرهنگ آشتی ناپذیر است . به این معنا که هیچ روانشناسی ای نمی تواند وجود داشته باشد که در یک اجتماع قومی مثل یک ملت ، برای همه مشترک باشد . او ضمناً اشاره می کند به اینکه هرگونه تاکید بر خصوصیات مشترک در کل یک ملت ، صرفاً " متوجه القاء میهن پرستی و ناسیونالیسم بورژوائی و جلوگیری از بیداری انقلابی توده هاست " .

احتمالاً " نکته " عمده ای که مورد نظرش می باشد این است که تاکید خارج از اندازه بر ویژگیهای ملی ، بیش از آنکه جنبش انقلابی جهانی را متحد کند در آن شکاف می اندازد .

برخورد لنین با احساسات ملی به بهترین وجه در اثر او تحت عنوان " در مورد غرور ملی روس های کبیر " نشان داده می شود : " منافع غرور ملی روس های کبیر (نه به مفهوم برده وار آن) بر منافع پرولترهای کبیر روس (و سایر پرولترها) منطبق است " . " ماسرشار از احساس غرور ملی هستیم ؛ و درست بهمین دلیل ، به

ویژه از گذشته برده وار ... و حال برده وار خویش متنفریم ... هیچکس نمی بایست به این علت که برده به دنیا آمده است مورد ملامت قرار گیرد ، اما برده ای که نه تنها از هر کوششی برای آزادی اجتناب می ورزد ، بلکه بردگی خود را تایید و توجیه نیز می کند (مثلا "فشردن گلوی لهستان ، اوکراین ، و غیره را " دفاع از سرزمین پدری " روس های کبیر می نامد) ، چنین برده ای چیزی نیست جز یک دهاتی کاسه لیس که بحق شایسته ، خشم و تحقیر و تنفر است ."

لنین تشکل ملی تحت تأثیر سرمایه داری را یک پیشرفت تاریخی بزرگ می داند او جنبش های آزادیبخش ملی را تا آنجا که علیه سلطه یک ملت بر ملت دیگر هدایت می شوند ، مورد ستایش قرار می دهد ، لیکن این جنبش ها را از طبقات شرکت کننده در آن جدانمی کند . او می نویسد : " خصوصیات تبیین دوره اول عبارتند از : بیداری جنبش های ملی و کشیده شدن دهقانان ، این پرنهارترین و تنبل ترین بخش جمعیت به این جنبش ها ، در رابطه با مبارزه بخاطر آزادی سیاسی بطور عام و حقوق ملی بطور خاص " . او رویارو قراردادادن ملت ها را مورد اعتراض قرار می دهد و آنرا برای " اذهان توده های نا آگاه و ستمدیده " به منابه سم می داند . علاقه لنین به جنبه های روانشناسانه جنبش های آزادیبخش ملی ، علاوه بر بسیاری عوامل دیگر ، بر غرور جریحه دار شده ملی ، خشم ملت ستمگر ، و احساس سو ظن و بدگمانی نسبت به بیدادگران ، متمرکز می شود .

لیکن در آثار او در رابطه با " روانشناسی قومی " ، یعنی صفات ملی منحصر با ساخت روانی خلقها و ملت های گوناگون ، به جز اظهاراتی تصادفی و پراکنده در مورد آمادگی خلق روس برای فداکاری و ، ترجیح تفکر شوریک از طرف آلمان ها ، یا هیچ مطلبی دیده نمی شود و یا اگر باشد بسیار کم است . نکاتی از این قبیل ، قاعدتا " لنین را بخود مشغول نمی داشت . او این اصل را راهنمای خود قرار داده بود که : " در هر جریان سیاسی واقعا " جدی و عمیق جنبه گیریها بر اساس طبقات است و نه ملیت " .

در مجموع ، لنین اصولا " به تعبیرات اجتماعی - روانشناسانه علاقمند بود . از نظر او روانشناسی اجتماعی به هیچوجه پایه ابدی و ارلی پدیده های اجتماعی نیست . روانشناسی اجتماعی می تواند و می باید تعبیر کند . ما نمی بایست پدیده های خودانگیزه ، غریب و شور و هیجان توده ها را ابده آل کنیم و با آنها به منابه

قوانینی تغییرناپذیر برخوردار نمائیم . این مطلب قابل تذکر است که محرکین تزاری " برای دامن زدن به عواطف پست در میان توده های نا آگاه " به سختی فعالیت می کردند . آنچه که علاقه، لنین را بخود جلب می کرد ، فقط عناصری از روانشناسی توده ای بود که یا در خدمت انقلاب قرار می گرفت و یا توسط آن دگرگون می شد . او می گوید : "ساینگران" "لاوروف" و " میخائیلوفسکی " ناگربرنند که روانشناسی توده های ستمدیده را به حساب آورند ، و نه شرایط عینی ای را که روانشناسی توده های مبارز را دچار دگرگونی می سازد ."

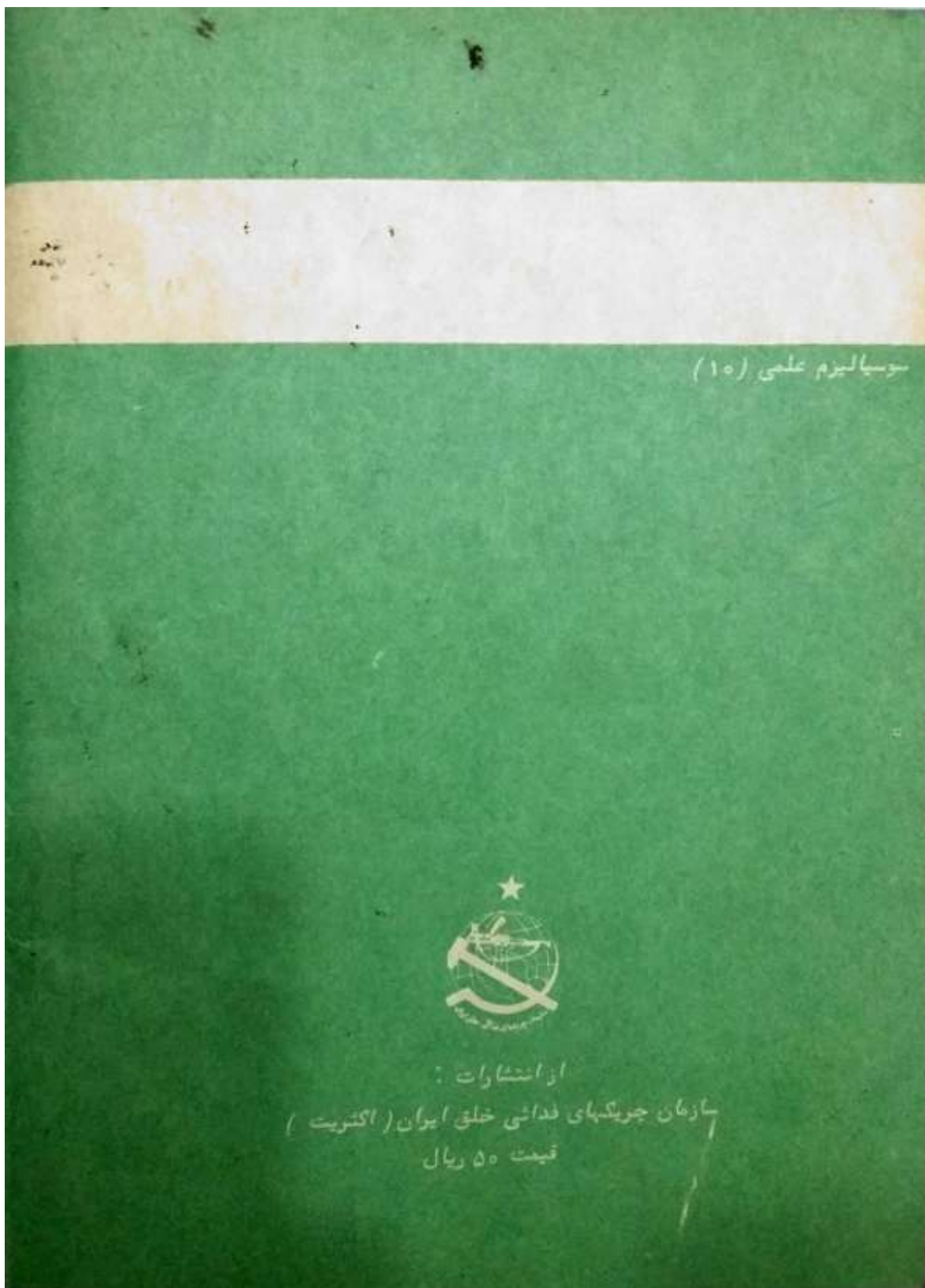
لنین در سال ۱۹۰۶ در مقاله خود تحت عنوان "قبل از طوفان" دینامیزم اجتماعی - روانشناسانه را چنین توصیف کرد : " کارگران و دهقانان بیشتر و بیشتری که تا همین دیروز بی تفاوت بودند و یا حتی از باندهای سیاه جانبداری می کردند ، اکنون به تدریج به جانب انقلاب می آیند . همه توهامات و تعصباتی که خلق روسیه را خوش باور ، پرتحمل ، ساده لوح ، مطیع ، صبور و رحیم ساخته یک بیک و بران می شوند " در همان سال به تفصیل بیشتری می گفت : " حزب کارگران تمامی امید خود را به توده ها بسته است ، توده هایی که نه تنها وحشت زده نیستند ، نه تنها منفعلانه تن به تسلیم نداده اند و نه تنها زبونانه بوغ را تحمل نمی کنند ، بلکه آگاهی سیاسی دارند و مبارز و حق طلبند " . این نمونه ها به ما کمک می کند تا لنین را بفهمیم : او نه کورکورانه در برابر خلق و خوی توده ها جبهه سازی می کرد و نه ستایشگر کور توده ها بطور کلی بود . او در مورد حزب کمونیست می گوید : " لیکن ما حزبی هستیم که توده ها را به سمت سوسیالیسم رهبری می کنیم ، و نه بهیچوجه حزبی که از هر تغییر خلق و خوی توده ها و یا افسردگی روحیه آنان دنباله روی می کند . تمامی احزاب سوسیال دموکرات ناچارند گاهی اوقات با بی تفاوتی توده ها ، یا تحمیق آنها به وسیله بعضی عقاید نادرست ، و بعضی آئین ها (شووینیسیم ، آنتی سمی تیزم ، آنارشیسیم ، بولانگیسم و غیره) مبارزه کنند ، ولی هیچ سوسیال دموکرات انقلابی بی گیر هرگز به تمامی تغییرات خلق و خوی توده ها تسلیم نخواهد شد " . لنین انقلابیون را ترغیب می کند که روانشناسی توده ای را برای زیرو رو ساختن روابط اجتماعی سابق و شیوه زندگی کهن بکار گیرند . لیکن به این امر نیز ترغیب شان می کند که هر آنچه را که سیر سریع تاریخ را کند می نماید از اذهان توده ها بزدایند . او خاطر نشان می سازد که دهقانان به

منابه، یک طبقه، روانشناسی خاص خود را دارند، آنها در آن واحد هم رنجبرند و هم مالک، آنها مردمانی تیزهوش، زیرک و عملی‌اند می‌بایست در مورد آنها نیز همانند هر توده‌ی دیگر، فراگرفت که چگونه می‌توان روانشناسی آنها را به سمت خود کشید و آنها را تجدید بنا نمود. لنین توصیه می‌کند: "و این جرأت‌رابه خود ندهید که دستور صادر کنید".

لنین به منابه، یک روانشناس داهی بسیاری از صفات ویژه، روانشناسی اجتماعی را می‌شناسد و بر سرایت توده‌ای اعمال آشوبگرانه تأکید می‌کند. بهر حال اگر چه علم انقلاب لنین به علم روانشناسی اجتماعی کمک می‌کند که وظایف و امکانات حیاتی خود را ارزیابی نماید، ولی نمی‌بایست مرتکب این اشتباه بشویم که عقاید لنین را بطور مکانیکی در مورد شرایط تاریخی دیگر نیز بکار بریم. لنین یک روانشناس حرفه‌ای نبود تمامی کوشش ما در این کتاب بر آن است که به مورخین نشان دهیم که روانشناسی اجتماعی برای آنها چه فوایدی دربردارد.

منتشر شده است :

- (۱) ماتریالیسم و امپریوکریتیسیسم . و . ای . لنین
- (۲) انقلابهای ۴۹ - ۱۸۴۸ . مارکس . انگلس
- (۳) در باره ی دیکتاتوری پرولتاریا . مارکس . انگلس . لنین
- (۴) اقتصاد سیاسی (۱) و (۲) . انستیتو علوم اقتصادی شوروی
- (۵) اقتصاد سیاسی (۳) . " "
- (۶) فقر فلسفه . مارکس
- (۷) توسعه سرمایه داری در روسیه . و . ای . لنین
- (۸) مجلس مؤسسان و دیکتاتوری پرولتاریا . و . ای . لنین
- (۹) مسئله یهود . مارکس



دیجیتال کننده کتاب : **نینا پویان**